

درین شهر باقی ماند. درموقع مراجعت درسال ۱۶۶۲ مجدداً درایران بسر میبرد. دراین هنگام «تاورنیه» پنجاه و شش ساله بود. او مکننت قابل توجهی بدست آورده و تأهل هم اختیار کرده بود وقاعدهٔ بایستی تصور کرد که آن فرانسوی خستگی ناپذیر دیگر از مسافرت‌های طولانی صرف نظر کرده باشد، ولی برعکس یکسال بعد باز براه افتاد و این مرتبه خواهرزادهٔ جوانش هم با او همراه بود. مانند سفر قبلی این دفعه هم خط سیر خود را از راه ایران و تبریز و اصفهان انتخاب کرد. درتبریز دوفتر ازمسفرها، که یکی ساعت ساز و دیگری زرگر بود، ازدنیا رفتند. درسال ۱۶۶۵ «تاورنیه» اصفهان را ترك گشت تا از طریق بندر عباس به هند رهسپار گردد. درموقع مراجعت در بندرعباس او با «شاردن» مصادف شد. چند ماهی هم دراصفهان توقف کرد و پس ازآن موقع آخرین مراجعت «تاورنیه» ازشرق فرا رسید، و این درست ۳۶ سال بعد ازسفر اول او اتفاق افتاد.^۱

«تاورنیه» هم مانند «شاردن» مطالبی که راجع بایران در نوشته‌های خود باقی گذارده بسیار ارزنده میباشد و راجع به تألیفات او درچند کلمهٔ مختصر میتوان اظهارنظر نمود. این اطلاعات ازحدود سفرنامه‌های معمولی تجاوز کرده. برابر باتوضیحاتی که از مسافرت‌های شخصی خود داده «تاورنیه» یادداشتهائی هم، راجع برابرها و شهرها و کشورهای که شخصاً ندیده بود و از مردمان طرف اعتماد شنیده، بجا گذاشته است. از روی محاسبهٔ جغرافیون محلی مجموعه‌ای ازموقعیت نجومی نقاط مهم ایران، ازجمله جاهای دور افتاده مانند اسفراین و طبس (گلشن) و جیرفت و قافان، بیرون داده است، مانند «شاردن» بسیاری ازین اطلاعات مغلوط میباشد. درتألیفات «تاورنیه» مقداری سالهای تاریخی و سیاسی کشور و رسوم و عادات اهالی آن یافت میشود.

بعضی نکات ازتألیفات آن فرانسوی قابل دقت میباشد: خط سیر «تاورنیه» در سفر سوم بین موصل و همدان درست روشن نیست. ظاهراً او از رودخانه بزرگ «زاب Zab» عبور کرده است. خط سیر «تاورنیه» گویا ازیک سرزمین بی راه گذشته باشد. «سنایرنه Snaire» باید نقطهٔ موسوم به «سانه Saneh» یعنی سندج فعلی بوده باشد.

از راهی که «تاورنیه» درسال ۱۶۵۴ در ساحل جنوب، یعنی در خشکی، پیموده متأسفانه اطلاع عمده‌ای بدست نمیآید. او راه کرمان را ۲۷ روزه طی کرده و آنرا

۱ — دراین مسافرت «تاورنیه» «آندره دولیه دلاندره André Daulier-Deslonde» را هم که از طرف بعضی تجارفرانسوی مأموریت داشت درموضوع امکان برقراری تجارت بایران تحقیقات نماید، همراه آورده بود. «دولیه دلاندره» درسال ۱۶۶۶ بهفرانسه مراجعت کرد و چند سال بعد ازآن کتابی راجع به «زیبائیهای ایران» منتشر ساخت ولی این کتاب تقریباً چیز تازه‌ای دربر نداشت.

۲ — ظاهراً او یک مسافرت دیگر هم بهشرق کرده و آن بمنظور تسویه‌زیانتهائی بود که خواهرزاده‌اش بواسطه‌اصراف و تبذیر درغیاب او بار آورده و مقروض شده بود. ولی راجع به سالهای آخر زندگی «تاورنیه» چندان اطلاعی در دست نیست. آرامگاه آن مسافر بزرگ در نیمه قرن ۱۹ دریک قبرستان انجیلی کهنه در نزدیکی مسکو پیدا شده.

« Tout à fait extraordinaire » (کاملاً فوق‌العاده) نامیده. آب بسیار کم بدست میآید و بواسطه وجود کوهستان انسان مجبور بود راه را دورهای بزرگ بزند «تاورنیه» کرمان را سخت مخروبه یافت. همچنین دنباله راه تا اصفهان کم مورد عبور و مرور قرار میگرفت. آبادی بندرت دیده‌میشد و انسان ناگزیر بود ازشنزارهایی عبور بکند. کاروانسراها و آب انبارها غالباً بتازگی، یعنی چند سال قبل، بوسیلهٔ محمد علی بیگ بازرس مالی‌خاندان سلطنتی ایجاد شده بود. در سفرنامه بجز یزد «که شهر بزرگی است در وسط بیابان»، نام نقاط دیگری برده نشده است.

«تاورنیه» هم مانند «شاردن» این امتیاز را یافته بود که داخل مسجد فاطمه را از نزدیک دیدن کند و شرح ماوقع را به تفصیل بیان کرده و نوشته: مسیحی‌ها را بداخل آن پاسانی راه نمیده‌ند، مخصوصاً درموقعی که لباس و قیافهٔ آنها آشکار نباشد. ولی بطریقی که من همیشه درایران و هند سفر میکردم هرگز و در هیچ جا درها را برویم نمی‌بستند.

آنچه «تاورنیه» راجع به تخت جمشید، که در همان موقع هم بسیار مشهور بود نوشته، برخلاف تشریح دامنه‌داری که مسافران دیگر ازین محل کرده‌اند، بسیار ناچیز بوده زیرا مینویسد: بالاخره فقط ستونهای قدیمی هستند که بعضی سرپا بوده و بعضی دیگر روی زمین افتاده‌اند. همچنین چند پیکر بدقواره و عده‌ای حفرهٔ مربع کوچک و تاریک در آنجا یافت میشود. تمام اینها اشخاصی مانند مرا، که مهمترین معابد را دیده‌اند، متقاعد نمیسازد که «چهل منار» بغیر از پرستشگاه خدایان دروغین چیز دیگری هم بوده است.^۱

درنوشته‌های او ازیک راه چهل منزلی هم از اصفهان به قندهار گفتگو میشود. در زمان قبل از ورود پرتغالیها به هرمز گویا این راه کثیرالعبور بوده و تقریباً در همه جاهم آب یافت میشده. بااینکه این خط سیر بسیار ناقص است معذک میتوان تصور کرد که کاروانها در آن زمان از راه نانی (Nanni) و انارک (داناراکه Danarokie) و چهارده (کارته Karté) و گلشن (طبس) و اسپاک (اسپکه Espak) و تلخ‌آب (تاله‌آه Taléav) و بیرجند (برجان Berjan) عبور میکردند. راه داخلی از قزوین و خراسان به قندهار کمتر مورد آمد و شد قرار میگرفت زیرا این راه ظاهراً از صحراهای زیادی میکُشت که دو تاسه روز در آن به آب دسترسی نبود.

غالب مطالب در آثار «تاورنیه» بطور کامل تشریح ولی متأسفانه مواد مفصل و بی‌ترتیب عرضه شده‌است. و انسان غالباً درانتظار صحت قضایا باقی میماند. ولی معذک چنین مینماید که «تاورنیه» در غالب تشریحات خود از بعضی مسافران معاصر خود بحدیقت نزدیکتر شده باشد زیرا او همیشه خونسردی خود را حفظ کرده و برخلاف مسافران زمان خود، که به ایران آمده بودند، از تعریف اغراق‌آمیز جلال ایران خودداری کرده است.

کتابهای «تاورنیه» بسیار جالب از کار درآمدند و این موضوع در مقابل شیوهٔ تحریر جذاب او تعجب آور نمیباشد. برای نشان دادن شیوهٔ عالی او در بیان مطالب کافی است

۱ — «تاورنیه» درموقع یکی از بازدیدهای خود در تخت جمشید مصادف شد با «فیلیپس آنگل Philips Angel» هلندی که متجاوز هشت روز میشد مشغول نقش برداری از خرابه‌ها بود.

یعنوان مثل قسمتی از فصل مربوط بزندگان کاروانها شرح داده شود. زندگانی آنها هنوز هم مانند صد سال قبل جریان دارد.

در مشرق زمین مرسوم است هر منزل را يك شبانروز طی بکنند... ولی منزلهای همه يك اندازه فاصله ندارند؛ بعضی از آنها شش و بعضی ده تا دوازده ساعت از یکدیگر جدا میباشند و دوری و نزدیکی آنها فقط بستگی بوجود آب دارد. غالباً کاروانها در شب حرکت میکنند نه روز. در تابستان این ترتیب برای اینست که از حرارت محفوظ باشند و در سایر فصول برای اینکه در موقع طلوع آفتاب به جائی که باید توقف کرد برسند، زیرا اگر اول شب به منزل برسند در تاریکی نمیتوانند همه چیز را تنظیم کنند و چادرها را برپا سازند و به حیوانات رسیدگی و پخت و پز نمایند. البته در وسط زمستان یا موقعی که برف بسیار آمده قبل از ساعت ۲ یا ۳ حرکت نمیکند و حتی بعضی مواقع تا طلوع صبح هم صبر میکنند ولی در تابستان یکساعت بعد از غروب آفتاب یا نیمه شب براه میافتند و البته این موضوع بستگی به طول راه دارد.

« کاروانها در محلهائی بار میاندازند که به تمیزی معروف بوده و مخصوصاً نزدیک آب باشند. قبل از آنکه کاروان به محل بارانداز برسد هر يك از تجار در جلوی قطار بارهای خود قرار میگیرند، مقصودشان این است که حتی المقدور موضع مرتفعی بچنگ آورده بارهای خود را در آنجا پائین بیاورند تا اگر باران بگیرد آب از اطراف فرو ریزد و مزاحم آنها نشود. احتیاطاً سنگهائی هم در زیر بارها قرار میدهند و از بیم نفوذ رطوبت فرشی روی مال التجارهها میکسترانند. بهمین جهت هم مستخدمین فوراً گودالی در اطراف چادر میکند که آب باران در رو داشته باشد. وقتی که هوا خوب باشد حتی زحمت برپا کردن چادرها هم بخود نمیدهند و اگر هم برپا کنند بلافاصله پس از صرف شام فوراً آنرا برمیچینند تا در موقع حرکت زودتر آماده باشند.

« وقتی گشتهای میبینند ساعت حرکت نزدیک است کاروانسالار را متوجه میسازند و او به آنها امر میدهد در پشت زین جایگیر شوند. نیمساعت بعد فرمان پارگیری صادر میشود. قابل تحسین آنکه در فرمان دوم همه چیز آنآ خاتمه یافته تمام کاروان با کمال آرامی و سکوت عمیق بحرکت درمیآید. هر يك از افراد از اول شب مواظب و آماده است زیرا عقب ماندن از کاروان بسیار خطرناک بوده مخصوصاً در مناطقی که محل تاخت و تازرازان باشد. « برای اینکه در حین حرکت مشغولیاتی داشته باشند و خوابشان نبرد هر يك از آنها اعم از تاجریا مستخدم یا مکاری وقت خود را به آواز خوانی و استعمال دخانیات و مزاح با یکدیگر میگذرانند. ولی یکی دو ساعت قبل از آغاز روز و موقعی که خستگی با تمام قوت خود گریبان گیر، و پلک چشم افسرد خسته میشود، کاروان بکلی در خاموشی فرو میرود. آنوقت غالباً اتفاق میافتد که دیگری با خواب نمیتواند مقاومت کنند و از روی مرکب به زمین میافتند.»

کسانیکه به موقعت «تاورنیه» حسد میورزیدند عمل او را با «شاردن» و «تونت» (Thevenot) مقایسه میکردند. و نمیتوان هم انکار کرد که این مسافران دارای تربیت عالیتر

بوده و دقیقتر هم بعمل تحقیقات و اکتشافات پرداخته اند. در بسیاری موارد پس از انتشار نوشتههای «تاورنیه» محتویات آن مورد تردید قرار گرفت و شاید عده کمی یافت شوند که حق ارزش نوشتههای او را بدرستی اداء کرده باشند.

« گیبون Gibbon » «تاورنیه» را يك مسافر جواهر فروش نامیده که هیچ نخوانده ولی بسیار دیده است. «لرد کورزون Lord Curzon» درباره او چنین اظهار عقیده کرده: «من یقین دارم برضد «تاورنیه» حملات سختی شده که قسمتی از آن صحیح بوده است.» «شاردن» مدعی بود که «تاورنیه» حتی يك کلمه هم فارسی نمیدانسته. منقد دیگری چنین توضیح داده که «تاورنیه» نه خواندن میدانسته نه نوشتن. مسلم آنکه شرح بعضی نقاط را غلط داده است. بدون شك برای ناشران تألیفات «تاورنیه» مشکل بوده بطور صحیح پی به خطوط در هم او بپرند. ولی معذک آثار «تاورنیه» بواسطه اصالت و اجتناب از هر گونه اغراق گوئی دارای ارزش میباشد.

همزمان با «شاردن» و «تاورنیه» یکنفر فرانسوی دیگر، که شرح مسافرتش در شمار سفرنامههای مهم قرن ۱۷ میباشد، در ایران بسر میبرد. او «ژان تونت Jean Thevenot» خاورشناس متمولی بود که بمیل خود مسافرت میکرد. پس از حرکت اول خود به مشرق زمین که از ترکیه و مصر و تونس دیدن نموده در سال ۱۶۶۳ از نو بسوی ممالک شرق رو آورد و این دفعه از طریق بغداد و همدان به اصفهان رهسپار گردید.

کرمانشاه را که مسافران قبلی شرح نداده بودند «تونت» فاقد ارزش قلمداد کرده. سرزمین سمت شرق کرمانشاه دزد گاه معروفی بود. کنگاور در سرحد کردستان واقع بود. در همدان او بسمت جنوب شرقی رو آورد و از طریق گلپایگان رهسپار شد. و این همان راهی است که «تاورنیه» هم در پیش گرفته بود. درین خط بعضی از منزلهای که در گزارش «تونت» ذکر شده مانند «هاران Haran» و «مخلص آباد» و «ماشات Maehat» و «شهر دگرد Schehrd-ghird» و «فاگاسون Fagasoun» و نقاط دیگر را امروز دیگر نمیتوان یافت. «تونت» قبل از آنکه مسافرت خود را تا بندرعباس ادامه دهد مدت پنج ماه یعنوان مهمان در اصفهان نزد «پاتر رافائل» اقامت کرد. او در این مسافرت نقشههایی را که آن زمان در جریان بود، و موقعیت شیراز را نسبت به شهرهای لار و بندرعباس و اصفهان بکلی غلط نشان میداد، اصلاح کرد. چون «تونت» در بندرعباس نتوانست برای رفتن به هند کشتی پیدا کند لذا با اتفاق یکی از آشنایان «تاورنیه» موسوم به «دولیر Dolière» به شیراز مراجعت و در ضمن از تخت جمشید هم دیدن نمود. پس از آن در معیت یکنفر کشیش کارملیت موسوم به «پاتر دنیس Pater denis» بجانب بندر یگه رو آورد از آنجا خود را به بصره و هند رساند. خط سیر از شیراز تا بندر ریگ همان بود که «پاتر فیلیپوس» و «تاورنیه» و «دوبریت de Bryte» هم در پیش گرفته بودند. شرح این راه را «تونت» از همه بهتر داده بود.

۱ - اروپائیهای دیگری که میبایستی بعداً از راه بندر ریگ روانه شوند عبارت بودند از «پیتس دو لا کروز Petis de la Croix» و در همان سال «یوهانس لیوونسن Johannes Leuwenson»

بعضی ازدهات و کاروانسراهای سر راه امروز هم عین همانست که در قرن ۱۷ بود. بر روی رودخانه‌هایی که میبایستی از آن عبور شود غالباً پلهای محکم بسته بودند. کوهها از انبوه درختان بلوط و کاج مستور بودند. بعقیده «توننت» کازرون نقطه مفلوكی بوده. دره رودخانه «دالیکی» Daiki بسیار آباد و سرزمین اطراف خوب زراعت شده بود، و مخصوصاً توتون - کاری جلب نظر میکرد. در جلگه وسیع سمت ساحل دهاتی را که «توننت» دید بسیار کم بودند. «ده کهنه» هنوز هم وجود دارد. منازل بندرریگه که در امتداد ساحل و در محوطه شنزار ساخته شده تقریباً تمام از نی میباشد منتها عده کمی خانههای خشتی دیده میشود و اهالی آن عرب بودند.

«توننت» در سال ۱۶۶۷ مجدداً از راه دریا از هند به ایران آمد. اواز بندرعباس و راه شیراز به تخت جمشید رفت و در آنجا با شاردن و تاورنیه و دولیه دلاند Daulier-Destande مصادف گردید. «توننت» قصد داشت از سمت شمال ایران به اروپا مراجعت کند ولی در «میان» که همان «آتروپاتنا» Atropatena «قدیم باشد، در ۲۸ نوامبر ۱۶۶۷ از دنیا رفت.

من از حضرت فاطمه (A) در رقم آخرین نقطه ای بود که «توننت» آن را به تفصیل شرح داد. موقعی که از قم حرکت کرد دیگر حالش خوب نبود و در سفر نامه او ذکر شده که در ساوه حس کنجکاو ای تمام شده بود. با وجود اینکه حالت مزاجی او خوب نبود معذک راجع به جاده دهکده «فرسنگ» که دوروز قبل از مرگش در آنجا استراحت کرده یادداشت‌هایی کرده ولی پس از آن دیگر سفر نامه پر از رش او بکلی بدست سکوت سپرده شد.

ده سال بعد از مرگ غم انگیز «توننت» جسد او توسط خاورشناس فرانسوی موسوم به «فرانسوا پتی دولاکروا Francois Petis de la Croix» که از طرف «کلب» Colbert وزیر به مشرق اعزام شده بود، در موقع مسافرت از «میان» از خاک خارج و به تبریز حمل گردید و در آنجا در قبرستان کاپوسن‌ها برای ابد بخاک سپرده شد.

«پتی دولاکروا» در سال ۱۶۷۴ از بصره به بندرریگه آمده و از آنجا از طریق شیراز به اصفهان رهسپار گردیده بود. درین جا تا سال ۱۶۷۶ به فرا گرفتن زبان فارسی و خطوط شرقی مشغول شد و پس از آن از طریق سلطانیه و تبریز به فرانسه مراجعت نمود.

«پتی دولاکروا» برابر با سفر نامه خود ترجمه‌های ارزنده‌ای هم از ترکی و فارسی بجا گذاشت.

شاردن و تاورنیه و تونت و پتی دولاکروا هم مانند پاتر دو مان در زمان صفویه کاشفان فرانسوی ارزنده‌ای در موضوع ایران بوده‌اند. در آن زمان عده دیگری هم فرانسوی یافت میشود که بایران سفر کرده بودند ولی هیچیک از آنها اطلاعات و معلومات تازه‌ای ازین کشور بدست ندادند.

«پول لوکا Paul Lucas»، که شرح مسافرتش دارای استقلال و مسلماً در اثر تجربیات شخصی تهیه شده بود، در سال ۱۷۰۰ تا ۱۷۰۱ از طریق تبریز به اصفهان رفته و از همدان و

(A) یادداشت مصحح: رجوع شود بحاشیه ذیل صفحه ۱۴۴.

بغداد مراجعت نموده بود ولی از این راه شرح بیشتری نداده است. جادارد گیاه‌شناسان شرحی را که او راجع به تنوع عالم نباتات منحصر بفرد کوه «نالبا نه Nalbane» (ظاهر آلوده) که نزدیک همدان واقع است، داده بعداً بخوانند و مورد مطالعه قرار دهند.

از لحاظ جغرافیایی سفرنامه «لوکا» بیش از آنچه «دلون C. dellon» پزشک فرانسوی راجع به ایران نوشته چیزی در بر نداشت. این پزشک در موقع دومین اقامت «شاردن» در ایران به بندرعباس آمد و داروهای معجز آسائی از ساحل ایران به وطن خود بهارمغان برد.

مسافرت «سر. پوله Sr. Poulet» هم حاوی يك تذکره سطحی بیش نمیباشد. او در سال ۱۶۵۹ از آسیای صغیر به ایران آمد و پایه عمل خود را به این قرار داد که راجع به آنچه دیگران قبل از او دیده بودند چیزی ننویسد و به همین جهت گزارش او بسیار ناچیز میباشد. همچنین توضیحات او غیر واضح و مغلوط است. «پوله» از شاهره تبریز، که در آنجا «پاتر گابریل» را ملاقات کرد، به قم رهسپار شد و در آنجا مقبره «لیلا» (A) دختر علی را زیارت کرد و از طریق نطنز، که بعقیده او محل قتل‌داریوش سوم توسط «بوسوس Bessus» بود، به اصفهان عزیمت نمود.

چندین نفر فرانسوی که با کمپانی تجارتي جدید التأسیس فرانسوی در شرق شرکت داشتند درین زمان به ایران مسافرت کردند؛ فعالیت آنها از لحاظ جغرافیایی دارای ارزش نبود و ذکر آنها بسیار کم بمیان آمده است.

«کلب» باشم سیاسی خود دریافت که تجارت با شرق برای فرانسه چه ارزشی دارد و با افشاری هر چه تمامتر تصمیم گرفت با برتری تجارتي انگلیس و هلند در ایران رقابت کند. پس از چند بار تلاش بی‌ثمر برای ایجاد شرکتهای فرانسوی که بتواند در مقابل دولتهای دیگر اروپائی بازارهای شرق را در دست بگیرد، بالاخره در سال ۱۶۶۴ يك شرکت تجارتي در شرق ایجاد شد و قرار بر این شد که مانند هلندیها و انگلیسیها پایگاههای تجارتي در اصفهان و شیراز و بندرعباس تشکیل بدهند. «لابولای لوگوز La Boullaye le Gouz» و «م. دولان M. de Lalain» بعنوان نماینده پادشاه فرانسه در دربار ایران نامزد و اعزام شدند. سه نفر فرانسوی دیگر بنام «ببر Beber» و «ماریاژ Mariage» و «دوپن Dupont» مأمور رسیدگی به احتیاجات شرکت در ایران گردیدند.

در سال ۱۶۶۵ هیئت مسافران وارد اصفهان شد ولی نقشه آنها هیچکدام عملی نگردید و اقداماتشان بی نتیجه ماند.

۱ - «لابولای لوگوز» قبلاً هم در موقع جوانی از طریق اصفهان و بندرعباس به ایران آمده بود. او اصفهان را با پارس و شیراز را با «اورلئان Orlean» مقایسه کرده بود. (A) یادداشت مصحح: در متن کتاب اینطور ذکر شده و این امر ناشی از اشتباه نویسنده کتاب است زیرا بر هیچ کس پوشیده نیست که در شهر قم حرم مطهر حضرت معصومه (ع) خواهر حضرت امام رضا قرار دارد.

اختلاف دائمی آنها باعث تظاهرات نامطلوبی گردید که « پاتررافاغل دودان » با تمام حسن نیتی که داشت نتوانست جلوی آن را بگیرد و این عملیات حتی از نظر درباریهای ایران هم مخفی نماند. شاه بالاخره حاضر به شنیدن تقاضاهای آنها گردید ولی آنها یکمربته از اصفهان غیب شدند .

اخبار راجع به مقدرات بعدی آنها پراکنده میباشد. بنا بر روایتی « ماریاژ » اجازه یافت در شیراز بماند و در آنجا به تدارک و فروش شراب مشغول گردید. « دوپن » در راه بندر عباس ازدنیا رفت. « لابلوی » و « بپیر » تا هند پیش رفتند و در آنجا در حال فلاکت تلف شدند. « دولان » که از همراهان خود جدا شده بود مسافرتی به تبریز و اردبیل و قم هم کرد و در حین مسافرت به هند در سواحل ایران به مالاریا مبتلا شد و در سال ۱۶۶۶ در « بندعلی » واقع در نزدیکی بندر عباس ازدنیا رفت. محل قبر او از میان رفته و معلوم نیست.

با وجود اینکه باز هم فرانسویانی با مأموریت مخصوص به دربار ایران آمدند معذک تمام تلاشهای بعدی فرانسه برای برقراری تجارت با ایران با عدم موفقیت مواجه شد. در سال ۱۶۷۱ م. دوژونشر M. de Jonchères « و در سال ۱۷۰۳ « بیون دوکانسویل Billion de Canseilles « و در سال ۱۷۰۵ « ژ. ب. فابر J. B. Fabre « به ایران آمدند. شخص اخیر رفیقۀ خود « ماری پتی Marie Petit » را همراه داشت و پس از درگذشت « فابر » این خانم در صدد برآمد در اصفهان خود را به پناه معرفی نماید. مقارن همین موقع « لوئی میشل Louis Michel « به ایران آمد و در سال ۱۷۰۸ قرارداد بی اهمیتی با شاه سلطان حسین منعقد ساخت .

از تمام فرانسویان فوق الذکر که برای برقراری تجارت در نیمه قرن ۱۷ و اوایل قرن ۱۸ به ایران اعزام شدند تنها « لابلوی لوگوز » گزارش مسافرت خود را به رشته تحریر درآورده است .

فصل پانزدهم

مسافران دیگر در زمان صفویه

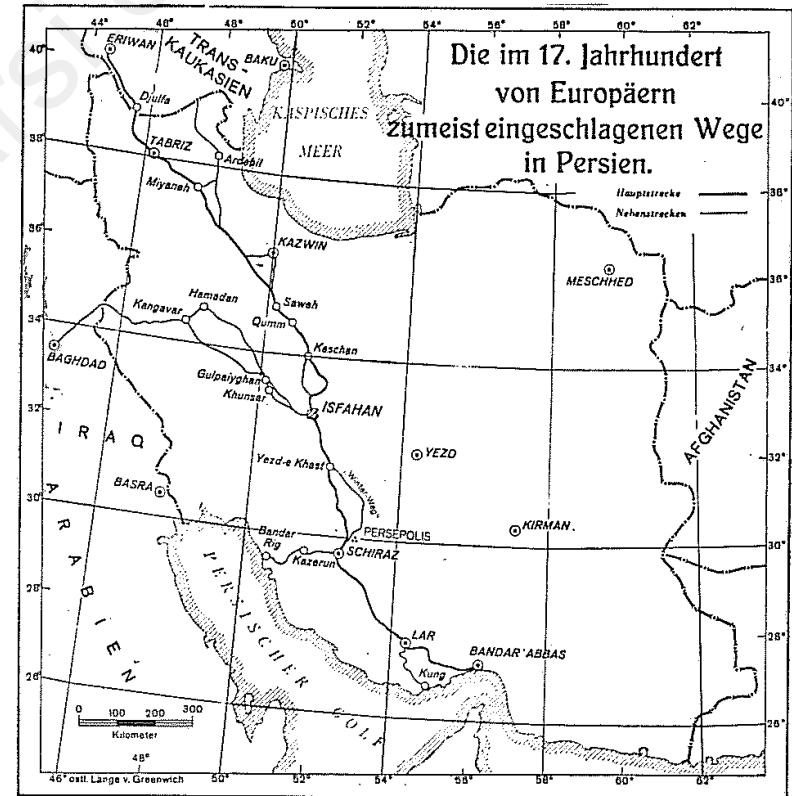
در مقابل شهرت و افتخار « شاردن » و سایر کاشفان فرانسوی معاصر او در ایران عملیات مسافران دیگر دوره صفویه رونقی نداشت. و بهمین جهت فرانسویها از رقابت آلمانها و هلندیها و انگلیسها و ایتالیاییها که در زمان پادشاهان بزرگ صفویه به ایران آمدند و اهمه‌ای نداشتند زیرا اینان فقط نظریات و تفسیرات فرانسویها را تصحیح و تکمیل مینمودند. ولی باین وصف کتابی مانند « جلال کشورهای خارجی » تألیف « کامپفر » در مقابل « شاردن » عرض اندام میکرد و نقش برداریهای سفرنامه « دو بروئین » بهترین نمونه‌ای بود که مغرب زمین اصلاً تا قرن ۱۸ از ایران در دست داشت.

قابل توجه آنکه بر طبق هناد کتابی که بنام سلسله صفویه « رگنوم سفر نوم Regnum Sophorum » (سلطنت صفویه) نامیده شده در این سفرهای متعدد درباره نقشه کشی بسیار کم هنر بکاررفته بود. هر چند « دو گوآ » و « دلاواله » و « ف. پوزر » و « پاتر فیلیپوس » از مغرب زمین راههای ناشناسی را در پیش گرفتند اما تقریباً تمام مسافران دیگر همان خطوط سیری را انتخاب کردند که از قدیم مشهور بود و از لحاظ بسط و توسعه نقشه برداری مواد قابلی از سفرهای ایشان بدست نیامد.

در این موضوع تا سال شصتم قرن ۱۷ حتی مسافران عالمقامی مانند « دلاواله » و « فیکواروآ » و « ف. پوزر » و « هربرت » و « تاورنیه » یا « سپیلما » هم تقریباً اثری به جا نگذاشتند. فقط « اولتاریوس » بطور اساسی در صدد تصحیح آن برآمد ولی آنهم طرف توجه نقشه برداران قرار نگرفت مثلاً ترسیم و نمایش کشور صفویه در اطلس « بلاو Blaeu » که در سال ۱۶۶۲ در « آمستردام » منتشر شد، تقریباً همان بود که در اثر عظیم « گرهارد مرکاتور Gerhard Mercator » در سال ۱۵۹۵ رسم شده بود.

جای بسی تعجب است که حتی بعدها هم سرزمینهایی که مسافران هم طراز « تونت » و « فرایر » و « شاردن » و « ملتون » و « هجس Hedges » و « کامپفر » و « گملی کارری Gemelli-Careri »

پیموده بودند در روی نقشه بوجه احسن ترسیم نشده بود. بسیاری از آنچه که «اولتاریوس» قبلاً تاحدی از روی صحت منعکس کرده بود مانند وضعیت ناهموار کوهستان بزرگ مثل این بود که در بوته فراموشی سپرده شده باشد و بعضی از جاده‌های معمولی آن زمان بکلی جا به جا شده بود. مثلاً راهی را که سفارت هلند در تحت سرپرستی «فن وان لینن» Von Van Leenen در سال ۱۶۸۹ در پیش گرفته در روی نقشه ضمیمه سفر نامد از بندر عباس تا شیراز تقریباً بالتمام سمت شمال سیر میکنند و پس از آن در مقابل اصفهان به سمت شمال شرقی می‌پیچد. پایتخت کشور بلافاصله نزدیک مشهد قرار داده شده است.



موادی در دست بود که بوسیله آن میشد ترسیمات جغرافیایی را بصورت صحیح در آورد. مثلاً در یادداشت‌های روزانه «کامپفر» اندازه گیریهای بسیاری از فواصل یافت میشد و بطور

قطع میتوان حدس زد که نویسنده قصد داشته نقشه جدیدی از ایران ترسیم نماید ولی این نظریات بهیچوجه عملی نشد و امتحاناتی که درین باره بعمل آمد در نطفه خفه گردید. تازه در آخر قرن نقشه‌هایی از کشور ایران تهیه شد مانند نقشه «آدریانوس رلاندوس» Adrianus Relandus که در سال ۱۶۹۵ آماده گردید که شامل نقشه سواحل خلیج هم بود و بطرز ناهنجاری ترسیم گردیده بود، اما با این وصف بهبودی در آن حاصل شده بود.

از تمام مسافرانی که در زمان صفویه به ایران آمدند «انگلبرت کامپفر» Engelbert Kaemfer «آلمانی تنها کسی بود که شاید بیش از همه از نظر علمی کشفیات بعمل آورد. او در سن سی سالگی باین امید به سوئد مسافرت کرده بود که شاید در آنجا رؤیای اکتشافات را که در وجودش نهفته بود بیدار و بجامه عمل در آورد و ناصفاً بخت هم با او یاری کرد زیرا در دربار «شارل یازدهم» در آن موقع قصد داشتند سفارتی تحت سرپرستی «لودویش فابریتیوس» Ludwich Fabritius «هلندی به ایران اعزام دارند و آن عالم آلمانی را بعنوان پزشک سفارت تعیین نمودند. ولذا برای آن کاشف جوان، که در علوم طبیعی متبحر بود، فرصت خوبی پیش آمد که ایران را از شمال به جنوب، البته از همان خطوط سیری که قبلاً هم شناخته شده بود، ببیند.

در سال ۱۶۸۳ سفارت از استکهلم حرکت و از طریق هسترخان به شاماخا، که در آن زمان پایتخت ایالت شیروان و هنوز جزو ایران محسوب میشد، رهسپار گردید. پس از آن از طریق رشت و راه صعب‌العبور «دروازه مازندران» Tore Hyrkani «از میان تنگه‌های خطرناک و ارتفاعات پر نشیب و فراز به رودبار رهسپار شدند. خود این منطقه هم رودبار نام دارد و این همان نقطه‌ای است که «بنژان فن تودلا» Benjamin von Tudela «آن را سرزمین مسکون یهودیان در ایران نامیده بود. سه هفته بعد «کامپفر» در قزوین بسر میبرد و در کاروانسرای، که سفارت رحل اقامت افکنده بود، در جزو سایر چیزها آثار نام هموطنان خود «اولتاریوس» و «یکنفر جراح بنام» Adam Frantzen «آدم فرانسن» (۱۶۶۹) را کشف کرد. یک سال بعد از حرکت از سوئد، سفارت از طریق ساوه و قم و کاشان به پایتخت شاهنشاهی یعنی اصفهان رسید.

مدت توقف «کامپفر» در این شهر بیست ماه بطول انجامید و در تمام این مدت رشته دوستی خالصانه او با «پاتررافائل» مستحکم و برقرار بود. درین موقع او پی بوجود یک ناو هلندی در خلیج برد و این موضوع را معتنم شمرده مصمم شد از سفارت سوئد جدا شده بعنوان پزشک کشتی یک مسافرت اکتشافی به سمت شرق دورتر در پیش گیرد. پس از مدتی ناراحتی و پی بردن به اشتباهات خود موفق شد بعنوان جراح به خدمت هلندیها در آید و در اواخر سال ۱۶۸۵ از اصفهان خارج شد تا از طریق تخت جمشید به بندر عباس رهسپار گردد.

۱- چند سالی قبل از «کامپفر» (۱۶۸۰) یکنفر آلمانی دیگر بنام «دانیل پارتی» Daniel Parthey «که مستخدم هلند- هند بوده به بندر عباس آمد. او هم ظاهراً مانند «شیلترینگر» یکنفر سر بازاری و معتلق به دسته‌ای بود که برای برانداختن یک آسیانه رهنان در نزدیکی بندر عباس مأموریت داشتند. «پارتی» سرگذشت خود را در کتاب کوچکی، که بخواندن نیاززد، شرح داده بود.

با وجود اینکه قبل از «کامپفر» گروه بسیاری از کاشفان آثار صنعتی و تاریخی معروف ایران را در تخت جمشید مورد مطالعه قرار داده بودند معذک اوچین‌ها را انتخاب کرد که هیچک تاکنون توجهی به آن نکرده بودند. زیرا که او بیشتر معنی کتیبه‌ها را مطمح نظر خود قرار داد و چیزیکه بیش از همه باعث تعجب میباید زحمتی است که او در مدت سه روز برای نقش برداری آن آثار متحمل گردید.

«کامپفر» در بندرعباس، برخلاف انتظار، پابند گردید و آن‌عالم جسور بجای مسافرت در نواحی نامعلوم و دور دست مجبور شد با وجود آب و هوای کشنده بندرعباس تا اواسط سال ۱۶۸۸ بعنوان پزشک در آنجا زندگانی و فعالیت کند. تنها خاطره خوشی که «کامپفر» از بندرعباس حفظ کرده عبارت از چند هفته استراحت در «بوگون» بود و مقصود او از این محل همان قله مرتفع «فرغون» (باخون) (Bakun) است که بیش از ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارد و تقریباً در هشتاد کیلومتری شهر ساحلی واقع میباید. «کامپفر» از حملات تب بسیار رنج کشید و لذا تعجب نباید کرد اگر از بندرعباس خاطره خوبی ذخیره نکرده باشد.

بالاخره «کامپفر» سفر مطلوب خود را به سوی شرق شروع کرد و در اواخر سال ۱۶۹۳ تازه به آلمان مراجعت کرد. این مسافرت بود که بعنوان کاشف ژاپون باعث شهرت «کامپفر» گردید.

«کامپفر» در ضمن مسافرت خود در ایران به بسیاری از وقایع و مناظر دقت میذول داشت. مخصوصاً وقت خود را در مدت توقف در پایتخت صرف فعالیت‌های خستگی ناپذیر نمود. همه روزه با پرگار و تخته نقشه کشی آن شهر عجیب را زیر پا میگذاشت و در مدت سه ماه، نقشه برداری شهر را به اتمام رسانید. متأسفانه از آن نقشه چیزی بدست نیامده ولی در عین حال ترسیم مستقیمی از بناهای سلطنتی و باغها و منظره‌های عمومی از دریای مواج خانه‌ها از او باقی مانده است. در خاتمه نقاط مخصوص و مساجد و کاخ‌ها و کاروانسراها هم شروع شده است. در مدت توقف اصفهان قسمت اول یادداشتهای او راجع به عالم نباتات در ایران تنظیم شد.

پس از بازگشت به وطن «کامپفر» هرگز عنان خود را بدست بطالت نسپرد و دائماً مشغول ترتیب و تنظیم کیهن‌های متعدد یادداشتهای وقایع مسافرت و اکتشافات خود گردید بطوریکه تمام آنرا برای چاپ آماده گردانید. فقر و فاقه خارج از وضعی او آخر زندگی او را تیره و تار کرد. و آن مردی که زمانی از حیث بی‌باکی و علوروح بین همه برجستگی داشت با تلخی و درد و غم جان سپرد.

۱- قسمت دوم در بندرعباس با تمام رسیدن آن بواسطه تفصیل مشروح «آتوزنه» «Asafoetida» و نخل خرما، که زیباترین درخت دنیا است، تکمیل گردیده. تعداد بیشمار نقاشی‌های واضح و روشن، که بدست خود مؤلف ترسیم شده، ضمیمه میباید. این تابلوها قابل فهم و انتقاد میباشند ولی امروز باید آنرا بعنوان مکررات تلقی کرد. تمام نقاشیهای «کامپفر» در «بریتیش موزیوم» باقی میباید و قسمتی از آن هنوز در انتظار اکتشافات علمی بسر میبرد.

تازه در سال ۱۷۱۲ یعنی چهار سال قبل از مرگ «کامپفر» یادداشتهای موسوم به «شکوه کشورهای بیگانه Amoenitat es exoticae» منتشر شد. «کامپفر» آن اثر وزین ۹۰۰ صفحه‌ای را يك «نمونه بارز» نامیده بود. نگارش آن بدین ترتیب صورت گرفت که «کامپفر» مفاد سفرنامه‌های خود را، که بزبان آلمانی نوشته شده بود به لاتین خالص درآورد در حالتیکه در عین حال با توجه به مآخذی که بدست آورده بود آنرا تصحیح و غلط‌گیری کرد و مخصوصاً شرح مسافرت‌های «دلواله» و «شاردن» و «تاورنیه» و «تونت» را مورد نظر قرار داد.

«آموینتاتس اگزوتیکا» مرکب از پنج کتاب و قسمت اعظم آن به ایران تخصیص یافته بود. کتاب اول حاوی تفصیل مشروح دربار شاهنشاهی در اصفهان در نیمه دوم قرن ۱۷ میباید. کتاب دوم متضمن اخباری است از دریای خزر و بادکوبه و برجی که از جمجمه‌های شکار در اصفهان برپا شده و قبلاهم «دلواله» شرح آن را داده است همچنین درباره قیور پادشاهان هخامنشی و کاخ‌های جنب و داخل تخت جمشید و راجع به آرامگاه سعدی و حافظ شاعر در شیراز ضمن کتاب دوم بحث شده است. کتاب سوم مربوط بانواع مشاهدات طبی بوده درحالیکه کتاب چهارم یکجا به نخل خرما ایران اختصاص یافته. کتاب پنجم، که آخری است، مربوط به ژاپون میباید.

طرز نگارش بسیار عجیب «کامپفر» ولاتین مشکل آن باعث گردید که تألیف او تقریباً بطور کامل بدست فراموشی سپرده شد. فقط مجامع فنی محدودی «کامپفر» را بعنوان کاشف در ایران میشناختند. تازه در سال ۱۹۴۰ «و. هینس W. Hinz» کتاب اول «آموینتاتس اگزوتیکا» را بزبان آلمانی خبره پسند بچاپ رسانید و در نتیجه آنرا در دسترس مجامع دیگر قرار داد. از تمام یادداشتهای «کامپفر» چنین استنباط میشود که او یکنفر ماجراجو نبوده بلکه فقط به حقایق توجه داشته است. طبیعت حقیقت‌جو و دور از توهم بیجا و لیاقت در امتحان و تشخیص صحیح، او را بین کاشفان معاصر خود در ایران ممتاز کرده بود.

ردیف آلمانی‌هایی که از زمان «تکتاندر Tectander» راجع به سلطنت صفویه قلم‌فرسایی کرده‌اند تا کمی قبل از سقوط آن سلسله با «یوهان گت لیب‌ورم Johann Gottlieb Worm» خاتمه پذیرفت. او در جوانی داخل خدمت «شرکت هلند-هند شرقی» شده و در سال ۱۷۱۷ همراه یکنفر فرستاده شرکت بنام «یوهان یوزوآ کسلر Johann Iosua Kessler» (کوتلار Kotelar یا کتلر Kettler) به دربار شاه آمد. اخباری که او راجع به ایران آورد بسیار ناچیز بود و برای آخرین دفعه پس از مدت‌ها مغرب زمین راجع به خط سیر از بندرعباس ولار تا اصفهان توسط او اطلاع حاصل کرد.

۱- هنگام بازگشت قسمتی از اعضاء سفارت در بندرعباس مریض شدند و «کسلر» و بعضی از همراهان او مردند. در آن موقع در شهر کوچک کنار خلیج قیلاً از هفت سال پیش یکنفر طبیب آلمانی بنام «ونسل فن آلتنبرگ Wenzel Von Altenberg» زندگی میکرد. او پس از «ورم» هجده سال در کشور شاهنشاهی بسر برده و قطعاً اطلاعات زیادی داشته. ظاهراً اظهاراتی از طرف او بعمل نیامده است.



عکس ژان باپتیست تاورنیه Jean Baptiste Tavernier

در زمان صفویه بسیاری از هلندیها در اکتشاف ایران شرکت نمودند. رونق تجارت هلند در ایران با از بین رفتن اقتدار پرتغالیها، در آبهای ایران شروع شد. قیلام مؤسسه‌های هلندیها که دارای شعب زیادی بودند در آسیا بوسیله شرکت هلند - هند شرقی ایجاد شده بود. نمایندگی عمده این شرکت در ایران، در بندر عباس برقرار شده و اصفهان و شیراز تابع این شهر ساحلی بودند.

در زمان شاه عباس اول روابط «شرکت هلند-هند شرقی» با دربار اصفهان خوب بود و تازه در دوران جانشینان شاه اشکالاتی بمیان آمد.

روابط هلندیها مخصوصاً موقعی با ایران از همه وقت تیره تر شد که در سال ۱۶۴۳ جبراً از مسافرت مدیر شرکت به نام «C. Constant» که اصفهان به بندر عباس جلوگیری بعمل آمد. لذا در هند تصمیم بر این اتخاذ شد که به ایران اعلان جنگ بدهند و به این منظور ناوگانی هم اعزام شد ولی کاری از پیش نبرد. حمله‌ای که به قلعه جزیره قشم بعمل آمد با عدم موفقیت مواجه شد و همچنین تلاش برای اینکه خود را از ایران بی نیاز ساخته و مؤسسات خود را در بصره برپا سازند به نتیجه نرسید.

در نتیجه هلندیها دچار درد شدند ولی از طرف ایران هم اظهار مسرت بعمل نیامد و بطور کلی طرفین حاضر شدند سوء تفاهات را دوستانه حل کنند. لذا پیشنهاد شد که شرکت دلالاتی به ایران بفرستد که امور متوقف را مجدداً به جریان بیندازند.

سفارتی به اصفهان روانه شد این سفارت در تابستان سال ۱۶۴۵ از بندر عباس حرکت کرد ولی سرپرست آن «C. C. Blucq» (ن. بلوک N. Block) در حین مسافرت فوت کرد و در نتیجه اقدامات فقط بطریق عادی صورت گرفت. همچنین دو هیئت دیگر، که در سال بعد تحت سرپرستی «N. Verburgh» (فر بورگ N. Verburgh) و «A. Barentsz» (اعزام شد، موفق به تصفیه امور نگردید.

ولی هیچیک از طرفین مایل به طرح خصومت جدید نبودند و در هند تصمیم برین اتخاذ شد در سال ۱۶۵۱ «یوهان کونا اوس Johana Cunaeus» را که یکنفر کارمند «هلند - هند» بود با اختیارات تام برای تصفیه نهائی کلیه موضوعات مورد بحث از راه بندر عباس به اصفهان بفرستند «Cornelis Speelman» هم بعنوان منشی درین رفقای سفر بود. او در آن موقع ۲۳ سال داشت و بعداً حاکم کل «هلند - هند» گردید و یکی از برجسته‌ترین اشخاص تاریخ مستعمرات هلند میباشد. راجع به شرح جریان سرگذشت سفارت هم خود را مدیون قلم او میدانیم.^۱

«کونا اوس» مانند بیشتر مأموران «شرکت هلند - هند شرقی» که از بندر عباس به -

۱ - راجع به مسافرت هلندیها که در زمان صفویه بعنوان مأموریت، بین بندر عباس و اصفهان رفت و آمد میکردند گزارشهای دیگر هم در دست است، مانند «یوهان وان لینن Johan Van Leenen» نزد شاه سلیمان در سال ۱۶۸۹ و «ژاکب هوگ کامر Jacob Hougkamer» در دوازده سال بعد نزد شاه سلطان حسین. آنها از خطسیر معمولی منحرف نشدند و بهمین جهت اطلاعات تازه‌ای هم از لحاظ جغرافیائی نتوانستند بدست بدهند.

اصفهان میرفتند، از عبور از راه انحرافی تخت جمشید اجتناب نکرد بلکه آن خرابه‌های مشهور را بدقت بررسی نمود. غربی‌ها راجع به تشریح تخت جمشید، که از طرف یکنفر هلندی برای اولین بار بعمل آمده، تنها خود رامدبون «شپلمان» نمایندند بلکه آن را یکی از بهترین مآخذ قبل از «شاردن» هم بحساب می‌آورند.

از تمام تشریحاتی که قبل از ۱۶۵۱ راجع به تخت جمشید انتشار یافته تنها توصیفات «فیگورآ» و «دلواله» می‌تواند با گزارش هیئت «کوناوس» برای برپری کند ولی معذک تشریح آن هلندی دارای این امتیاز است که ساده بوده از هرگونه حواشی برکنار می‌باشد. آنچه را که «شپلمان» در گزارش خود راجع به تخت جمشید و قبور سلاطین تشخیص داده صحیح است در صورتیکه مسافران دیگر آن را معابدی فرض کرده بودند؛ «شپلمان» همچنین درست تشخیص داده بود که راه‌روهای زیرزمینی مجاری آب بوده‌اند در صورتی که دیگران عقیده داشتند که آن دالانهای اسرآمین دینه‌ها و گنجهای زیرزمینی بوده است.

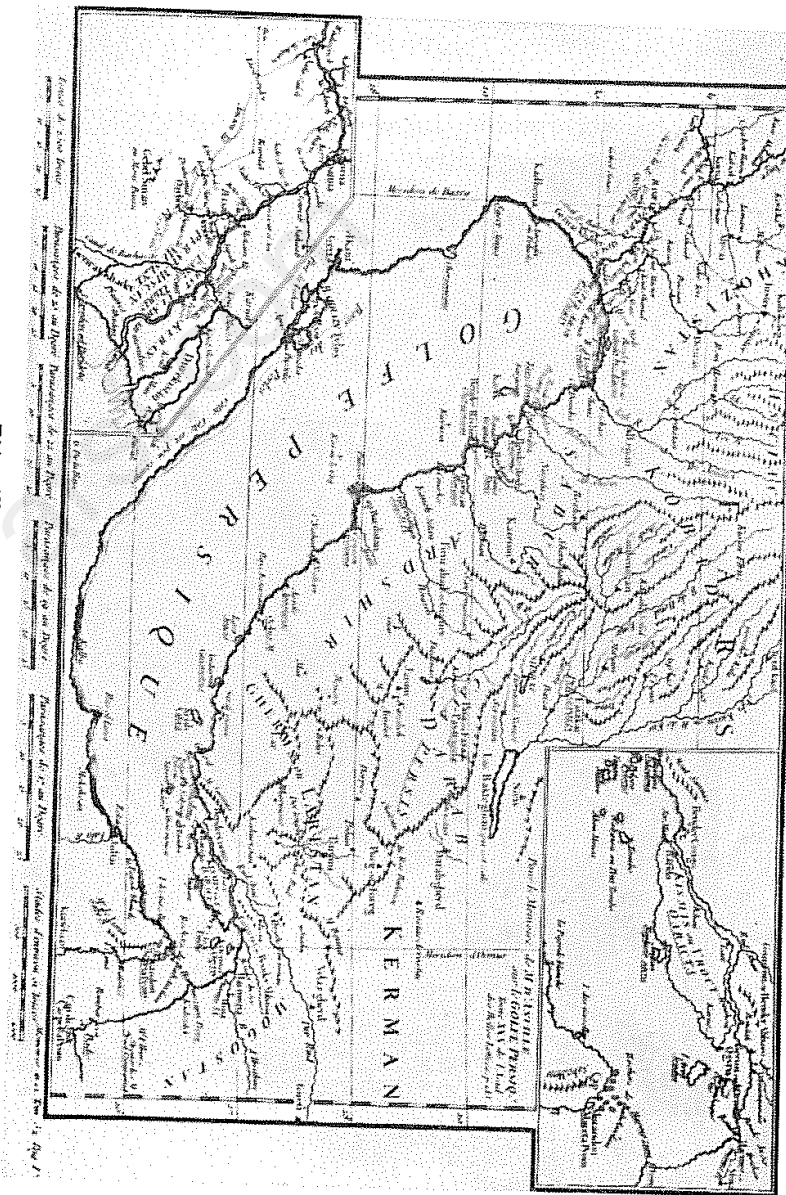
در سال ۱۶۴۵ کمی قبل از آمدن «کوناوس» به ایران یکنفر نماینده دیگر «شرکت هلند - هند شرقی» بنام «د. کرنلیس روبا کر C. Cornelisz Rovbacker» مأمور شده بود خلیج را از طریق سربالای وسیله کشتی بیماید و یک گزارش صحیح دریائی تهیه نماید که مورد استفاده جانشینان او قرار گیرد. تا حال کشتی هلندیها از «کنگه» تجاوز نکرده بود. «روبا کر» اولین فرد هلندی بود که از بندرعباس تا بصره رفت و در این دریانوردی تقریباً درست همان خط سیری را پیروی کرد که ۲۰۰۰ سال قبل دریا سالار اسکندر یعنی «نارک» پیموده بود.^۱

او بواسطه این پیشقدمی طوری خود را قرین موقعیت یافت که تقریباً بتمام جزائر سرراه خود نام هلندی داده بود «هنگام» را «شلوئیس ایجلاندت Shelvis eijlandt» و «هندرای Hinderabi» را «هونر Hovrn» و «خرق Kharag» را «دلفت Delft» و «خارگو Kharqu» را «دنگ هینج سون Enekhinjsen» و امثال آن نامگذاری کرده بود. نقشه‌ای که او کشیده از بعضی نقشه‌های بعدی صحیح‌تر بود. خط ساحل شمالی خلیج نسبتاً خوب منعکس شده و فقط موقعیت جزایر کمی قابل تردید بود.^۲

از هلندیهایی که در این زمان بطور غیررسمی به ایران مسافرت کردند میتوان دونفر را بنام «شترویس Struys» و «دوبرون de Brun» نام برد. «ژانس. ژ. شترویس Jans J. Struys» ماجراجو بود که در ایران از دروازه عبور کرد ولی

- ۱ - «ن. دوگراف N. de graaff» پزشک هلندی هم در سال ۱۶۷۷ سربالائی خلیج را تا بصره طی کرد. تعریفی که او از ایران کرده مطالب قابل توجهی نداشت.
- ۲ - آنچه که بعنوان نقشه خلیج قبل از «روبا کر» بیرون آمد بسیار ناقص بود. بهترین آنچه که تا حال مورد عمل قرار گرفته مربوط به «آبراهام اورتلیوس Abraham Ortelius» (اورتل Ortel) (۱۵۲۷-۱۵۹۸) و معاصر و دوست او «گرهارد مرکاتور» (کرمس Kremer) بوده که فوقاً ذکر او به میان آمد. تصحیحاتی که پایه‌اش بر منابع پرتغالی قرار داشت در نقشه‌های «پلانیسیوس Plancius» و «پ. برتولو P. Berthelot» در نیمه اول قرن ۱۷ ظاهر شد.

نقشه خلیج فارس توسط دانویل Danville



شرح مسافرت او تقریباً فاقد ارزش میباشد.

اوسال ۱۶۷۱ در دریای خزر دچار طوفان و به بردگی گرفتار شد و پس از آنکه آزادی خود را مجدداً بچنگ آورد در «شاماخا» به کاروانی، که بسوی اصفهان رهسپار بود، ملحق گردید و از اردبیل و قزوین و قم و نطنز عبور کرد. از اصفهان به شیراز ظاهراً «شترویس» راه زمستانی را در پیش گرفت و از بازار گاد و تخت جمشید هم دیدن کرد و از طریق لار به بندر عباس رسید و از آنجا بقصد «باتاویا» سوار کشتی شد.

«شترویس» در مقدمه کتاب خود اطمینان داده که هیچ گونه تخیلات بکار نبرده و عمل او از حیث حقیقت گوئی بر بیشتر آثار مشابه برتری دارد ولی بزودی انسان پی میبرد که نگارنده آن هنگام تعریف سرگذشت خود عنان را بدست تصورات واهی سپرده بوده. از روی مآخذ بزرگ قرن ۱۷ راجع به ایران، به آسانی میتوان حقایق را از تخیلات تشخیص داد. گمراه کننده تر از همه چیز نقش برداریهای «شترویس» میباشد. مثلاً در یکی از آن نقوش، کاخ داریوش در تخت جمشید با گنبدها و تاجهای گل مزین شده. همچنین نقشه بحر خزر، که بوسیله او با کمال دقت ترسیم شده، فاقد ارزش بود.

«کرنلیس دو بروئین Cornelis de Bruin» بیشتر باعث افتخار و سرافرازی وطن خود بود. از همان اوان جوانی نقاشی را خوب آموخته بود زیرا امید داشت بعدها مشغول بهترین اکتشافات در کشورهای دوردست بشود و آنچه رادیده بطور صحیح مجسم سازد. پس از یک مسافرت ۱۹ ساله در کشورهای اطراف دریای «مدیترانه» در سال ۱۷۰۱ این دفعه تصمیم گرفت روسیه و ایران را بازدید نماید. در این کشور او بیشتر خط سیر هموطن خود «شترویس» را تعقیب کرد.

«دو بروئین» در حدود سه ماه از وقت خود را صرف خرابه‌های تخت جمشید کرد و زحمت بسیار کشید تا عکس دقیقی از باقیمانده ابنیه و کتیبه‌ها طرح نماید. او همچنین موفق شد بعضی قطعات سنگی مجسمه‌ها را جدا کرده برای بررسی دقیقتری به هلند بفرستد. «دو بروئین» ادعای «تاورنیه» را مبنی بر اینکه دیدن تخت جمشید به زحمتش نیماورد تکذیب کرده و برخلاف حقیقت، ادعا کرده که آن فرانسوی اصلاً آن مواضع را ندیده بوده. «دو بروئین» در شیراز با چهار نفر اروپائی مصادف شد که یکنفر آنها پرتغالی و دیگری ایتالیائی و هر دو شنشان تهیه شراب بود؛ و دو نفر دیگر عبارت از دو کوشش کارملیت بودند. یکی از آنها یکنفر لهستانی ۷۳ ساله بود و ۳۷ سال بود که در ایران زندگی میکرد.

«دو بروئین» در دهکده «از ژرافیه Aszjeratie» (۴) که منزلگاهی است قبیل از «بیریز Biriz» در ضمن خطوط سایر اروپائیه که بدیوار منزلی که او فرود آمده، نوشته شده بود، به یادگاری برخوردار که یکی از هموطنانش بنام «کیس Keys» که در سال ۱۶۹۰ درین محل از دنیا رفته، بجا گذاشته بود. ولی هیچ سنگ قبر یا علامت دیگری وجود نداشت که محل دفن او را نشان بدهد.

۱ - در شرحی که «اراسموس پتر Erasmus Petter» از مسافرت سفیر هلند «ژوهان - وان لینن» داده راجع به آن متوفی اطلاعات بیشتری بدست میآید. «یوآنس کیس Joannes Keys» -

سفرنامه «دو بروئین» یکی از بهترین شرحهائی است که، راجع به این زمان، بدست آمده است. با وجود اینکه او سعی داشته با دداشتهای مغلوب پیشقدمان خود را همیشه متذکر شود معذک در اظهارات خود او هم اشتباهات فراوان دیده میشود. او مخصوصاً تاریخ طبیعی را به چیزهای دیگر ترجیح میداد و راجع به نوادر حیوان شناسی و گیاه شناسی دقیقاً قلمفرسائی کرده بود. گرچه مسافران دیگر هم از راههائی که او در ایران پیموده قبلاً عبور کرده بودند با این وصف مشاهدات «دو بروئین» باعث کشف بسیاری از مجهولات شده بود. «بروئین» مایل بود در درجه اول خواننده را آموزش دهد و میتوان او را مانند «کامپفر» به دیده یکی از پیشقدمان اکتشافات علمی نگاه کرد. ارزش بی اندازه کتابهای «بروئین» در نقاشیهائی بود که حتی از «شاردن» (گرلو Grelot) هم برتری داشت. مخصوصاً طراحیهای او از تخت جمشید ارزش مخصوصی داشت. «بروئین» ایضاً نقش برداری خطوط میخی تخت جمشید را بپایان رسانید. نتیجه قریحه باستان شناسی او این شد که دیر یا زود عملیات او مورد استفاده علمی قرار گیرد و این مطلب بحقیقت پیوست زیرا «گروتفند Grotefend» کشف خطوط میخی، مدام نقش برداریهای «دو بروئین» را مورد استفاده قرار میداد.

از آنکلسهائی که در زمان صفویه در ایران مسافرت کردند تا بحال از «شرلیها» و «کریات» و چند نفر از بازرگانان و مخصوصاً «هربرت»، که بسیار بشت کار داشت، ذکری بمیان آمد. ردیف آنکلسهائی را که در نیمه دوم قرن ۱۷ راجع به مسافرت خود در ایران چین نوشته‌اند «جان کامپ بل John Campbell» افتتاح نمود. او چندین سال بعنوان توپ ساز در بار امپراطور مغول در هند مشغول فعالیت بود و در سال ۱۶۶۸ - ۶۹ از بندر عباس و از راه خشکی عازم وطن گردید.

سرگذشت او بعنوان روزنامه «ریچارد بل Richard Bell» در «بریتیش موزه اوم» پیدا شد ولی چنین مینماید که «بل» با «کامپ بل» در ایران اصلاً همسفر نبوده بلکه فقط گزارشهای هموطن خود را به رشته تحریر درآورده است. مسافرت «کامپ بل» از لحاظ

→ بعنوان نماینده «شرکت هند - هلند شرقی» در یک زمان با «وان لینن» از بندر عباس به اصفهان حرکت کرده بود. دلار اوسخت مریض و با دونفر از همراهان مجبور شد جا گذاشته شود و در موقع ادامه سفر در «Deral» (۱) از دنیا رفت. این منطقه از حیث چوب بقدری در مضیقه بود که میسر نشد برای او تابوتی بسازند. روی قبر او مقدار زیادی سنگ انباشتند تا شغالها نتوانند نعش او را از خاک بیرون بیاورند. کوههای عربان اطراف را احاطه کرده بود. «پتر» نوشته: آنوقت من فهمیدم اینهمه پول در کشور بی آب و علف و بی کانه تاجه اندازه فاقد ارزش میباشد.

۱ - «نیبهور Niebuhr» که در سال ۱۷۶۵ از تخت جمشید دیدن کرده اغلاط نقش - برداریهای «دو بروئین» را مورد ملامت قرار داده بود. درینجا تذکر داده شده که راجع به یکی از نقش برداریها و تشریح تخت جمشید بایستی خود را مدیون یکنفر هموطن «دو بروئین» بنام «هربرت دو باگر Herbert de Jager» دانست، او در سالهای ۱۶۶۵ - ۱۶۷۰ و ۱۶۹۳ - ۹۴ از طرف «شرکت هلند - هند شرقی» در ایران بسر میبرد. «دو باگر» دوست «کامپفر» بوده که منافع مشترک راجع به گیاه شناسی آن دو را بیکدیگر نزدیک کرده بود.

جغرافیائی دارای هیچگونه ارزشی نبود، ولی وقایع عجیبی که در گزارش مسافرت او داخل شده بسیار مشغول کننده میباشد.

هشت سال بعد از «کامپ بل» یکنفر پز شک انگلیسی بنام «جان فرایر John Frover» که در استخدام «شرکت هند شرق» بود از «سورات» به ایران آمد و از جاده کاروان رو قدیم از طریق لار عازم اصفهان گردید.

از تمام نوشته‌های «فرایر» مانند «دوبروئین» علاقه او به مسائل علمی آشکار میباشد. راجع به جمعیت بومی اوتامیلی نشان نمیده و از کلمات او تنفر نسبت به مردمان شرق هویدا میباشد زیرا آنها را نیمه وحشی میدانند.

از بندرعباس، که «فرایر» در اواخر مارس به آنجا وارد شد، او شرح ارزنده‌ای بیان کرده و مخصوصاً وضع آب و هوای این بندر را از قلم نینداخته بود. او شرح دهشت این سرزمین را از منقدها خود هم با رنگهای روشن تری نقاشی کرده بود. «فرایر» چون اهل لندن بود با نقاط کوهستانی آشنائی نداشت و لذا در ذکر اشکالات بعضی از قطعات راه بین بندر تا اصفهان مبالغه کرده بود^۲. به فاصله نیم میل از جهرم «فرایر» بقایای يك صورت عظیم ناقصی را یافت که بیش از ۶۰ پا طول و ۳۰ پا عرض داشت.

«فرایر» در اوایل سال ۱۶۷۸ به بندرعباس مراجعت کرد و مدت توقف خود را در ساحل بیشتر در «ایزین Ysine» و همسایگی آن «گیناو Ginou»، که در پایه کوهی بهمین نام واقع بود، گذراند^۳.

پس از بازگشت از سفر مجددی به اصفهان، در اواخر سال ۱۶۷۸ «فرایر» ایران را ترک گفت و کمی قبل از مراجعت خود دیداری هم از «کنگ» بعمل آورد.

از شرح مسافرت‌های جهانگرد انگلیسی بنام «ادوارد مالتن Edward Malten» نباید صرف نظر کرد. او قسمت اعظم دنیا را در نور دیده و در سالهای ۱۶۷۲-۱۶۷۵ از کشور شاهان بزرگ صفوی هم دیدن کرد.

۱- آفتاب درین جا کوهها را خورد و صخره‌ها را در نیمه و آب را متوقف میکند. پرنده‌ها با بال آویزان برای رفع عطش به سوی آب می‌آیند. گله‌ها برای آب ناله میکنند و شترها نعره مینند و گوسفندها صدا میکنند، زمین عربان برای باران دعا باز میکنند و همه چیز مفلوک است و آرزوی يك قطره باران رامیکند. ولی فقط طوفان سوزان و توده‌های غبار هوا را پر کرده و آدمها و پرندگان و جانوران را از پیش میرانند تا بجای دیگر بروند و درین جا نمیرند. «^۲ راجع به راه بین «بیریز Biriz» و «بینارو Binaru» من باب مثل ذکر شده: «ماراه نمیر فتم بلکه در امتداد پرتگاههای غیر قابل عبور و خطرناک میخزیدیم و تمام حواس خود را جمع میکردیم زیرا برداشتن يك پای غلط به قیمت جان تمام میشد.»

۳- امروز هم مانند زمان «فرایر» در «ایزین» گل سرخ و علف گربه (حشیشه الحر) و «بهن سفید Contourrée» و «بان» (Behen) و بسیاری گیاههای دیگر در سایه نخلها در کنار جویبارهای باریک و شفاف میروند. «فرایر» در «کیناو» ماهیهای کوچکی دیده بود که در آبهای داغ چشمه‌های شفا بخش زندگی میکردند. «گابریل» در سال ۱۹۲۸ مجال یافت ازین حیوانات برای تحقیق به اروپا برود. آنها يك نوع جدیدی از ماهیهای آب شیرین بودند.

اوازراه جلفا به تبریز و پس از آن از راه اردبیل و قزوین به اصفهان مسافرت کرد و در مسافرت دوم راه اصفهان به شیراز و بندرعباس را در پیش گرفت.

او هیچ جا از اراضی آباد عبور نکرد ولی شرحی که مخصوصاً از شهرها داده خواندنی است زیرا فوق العاده اساسی و حاکی است که بسیار آدم دقیقی بوده^۱.

در سال ۱۶۸۵ در ایران مصادف میشویم با «و. هجز W. Hedges» که یکنفر مأمور عالیرتبه شرکت انگلیسی هند شرقی بود و با انگلستان مراجعت میکرد. او قصد داشت از بندرعباس از راه خشکی سفر کند ولی این بندر را رد داده به سوی کنگ بادبان کشید زیرا در بندرعباس چندین کشتی هلندی لنگر انداخته بودند. مسافرت «هجز» از کنگ بعد از راه لار و اصفهان و کنگاور انجام شده به «کشور دوشط» منتهی گردید. از مسافرت‌های او در ایران قسمت اول و آخر خط سیر او بیش از هر چیز قابل دقت و توجه میباشد.

اواراه کنگ تا لار را ۳۶ سال بعد از «پاترفیلیپوس» و نه سال قبل از «گملی-کاری» - Gemelli-Careri طی کرده بود. خط سیر او از میان روستاهای مفلوک و آبهای راکد و متعفن میگذشت. بین «کامپه Campeh» و «دین Din» مجبور بودند از بین يك ناحیه وحشی کوهستانی عبور کنند. در «چاربر کیر Teharberkir» (چهار برکه) او ذکری از آب خنک و شیرین نموده است. «هجز» در «بستک» کمک فراوان دریافت داشت. او بازم نام منزل‌هایی را از قبیل «شخ شور Sheackzur» و «پوساخان Possa-Chan» برده که بر ما مجهول میباشد. مقصود از «نیمه Nimma» که او ذکر میکند «نیمه Nimeh» و در قطعه‌ای واقع است که «کوه چاه شور» (کوه بور Kuh-e-Burh) که ۳۰۰۰ متر (۹) ارتفاع دارد از مغرب آن دور میزند^۲.

خط سیر «هجز» بین اصفهان تا کنگاور فقط تا «کوکا Kukka» (سمت شرقی گلپایگان) قابل تعقیب است و سایر منزلها نامفهوم میباشد. در کنگاور او به جاده کرمانشاهان رسیده بود. ولی آن جاد، را تعقیب نکرد بلکه بعد از هارون آباد (شاه آباد) بسمت جنوب رو آورد و از گردنه سرآشپ گیلان عبور کرد. بنا بر این از راهی رفته که پس از او «اوتر Otter» (۱۷۳۹) و «راولینسن Rawlinson» (۱۸۳۶) شرح آن را داده‌اند.

در دوره آخرین پادشاه صفوی یکنفر انگلیسی بنام «ج. بلوف آنترمونی J. Bellof Antermoney» در سال ۱۷۱۷ بعنوان جراح همراه يك سفارتی، که از طرف پطر کبیر در دربار شاه سلطان حسین مأهویت داشت، به ایران آمد.

خط سیر از راه شاماخا و دشت مغان به تبریز و از این بعد از جاده قدیم سلطانیه و ساوه

۱ - چنین ذکر شده که «مالتون» وصف مشیله راهم شنیده بود. او نوشته «قبل از آنکه کاشان را ترک کنم باید بگویم که هنگام مسافرت ازین شهر به گیلان انسان مجبور است مدت دوازده ساعت از جلگه‌هایی بگذرد که جز يك سلسله نمکن از چیز دیگری در آن یافت نمیشود.

۲ - تا حدود سال بیستم قرن ماضی، زمین شناسان شرکت نفت انگلیس - ایران فعالیت خود را در لارستان بسط نداده بودند، تقریباً آنچه در خط سیر کنگ تا «لار» خارج از جاده واقع است هنوز کشف نشده بود.

وقم به اصفهان بعمل آمد. برای آخرین دفعه از قلم یکنفر ناظر اروپائی راجع به جاه و جلال دربار ایران در زمان صفویه اطلاع حاصل میکنیم. مسافت او از راه قزوین و رشت انجام شد.

زمان توقف او در اصفهان با ورود باشکوه هیئت هلندی «کسلر Kessler» به پایتخت مقارن بود که «ورم Worm» هم شرح آن را داده است. شش فیل که حاکم «باتاویا» به شاه هدیه کرده در پیشاپیش هیئت حرکت میکرد.

پیش از سی سال بعد از «دلواله» از نو ایتالیائیها بکشور صفویه آمدند. در سال ۱۶۵۴ «ن. مانوسی N. Manucci» ونیزی در ایران پیدا شد و از شمال تاجیکستان و جنوب کشور را در نوردید. با وجود آنکه گزارش سفر او مختصر میباشد معذک بعضی خصوصیات در آن دیده میشود که در نوشته‌های مسافران دیگر معاصر او وجود ندارد.

«مانوسی» از خانه پدری فرار کرده در ازمیر بایکنفر انگلیسی متنفذ به نام «هانری» بارد Henry Bard «بلومونت Bellomont» مصادف شد. آن انگلیسی جوانک را پذیرفته با اتفاق بادامه سفر پرداختند. آنها از راه تبریز و قزوین به اصفهان آمدند و یکسال در آنجا توقف و ایران را از طریق شیراز و بندرعباس ترک کردند.

یکی از هموطنان «مانوسی» «ج. ف. گملی G. F. Gemelli-Careri» میباشد که بواسطه اختلافات خانوادگی مجبور شده بود مسافرتی به اکتاف دنیا بکند. او در سال ۱۶۹۴ از ایران عبور کرد و در تبریز نزد کاپوسن‌ها، که یک کلیسا و یک صومعه مجللی در شهر داشتند، فرود آمد. در قم او از مزار حضرت فاطمه دیدن کرد. او هم مانند «دولیه» دلاند Daulier Déslandes اصفهان را به یک جنگل تشبیه کرده. در شیراز فرقه‌ای از کارملیت‌ها سکنی داشت که یکنفر ایتالیائی به نام «پاتر آماداو Pater Amadeo» ریاست آن را بعهده داشت. از راه باطرف «گملی-کاری» همان راهی را برگزید که «پاتر-فیلیپوس» و «هجز» انتخاب کرده بودند یعنی از کنگسک بسوی ساحل. تا آنجا که میدانیم اروپائی دیگری که ازین راه عبور کرد اول «ه. ب. وگان H. B. Voughan» و تقریباً در دو قرن بعد بود.

«گملی-کاری» فاصله از راه تا کنگک را ده روزه طی کرد. از «آنه Anaé» (انوه Anweh) از جلگه‌های عبور بعمل آمد که دهات بسیار در آن یافت میشد. پس از آن، سرزمین خالی از سکنه و کوهستانی شد. ظاهراً رود «بسنک» اشکالات بزرگی فراهم آورده بود. غالباً پرتگاههای جاده بواسطه دیوارهای مصنوعی از خطر محفوظ شده بود. او در میان این دنیای کوهستانی به کاروانسرای «شبار بوکه Chiar-bouké» (چهاربوکه) برخورد. تاجش کارمیکرد اثری از نقطه مسکون ظاهر نبود. همچنین منزلهای بعد هم تمام از سرزمینهای زیر وزبر شده و خالی از سکنه عبور میکرد. در ارتفاع «کوه شیمپا Chiampa» (چمپه Campel) منزلگاه دیگری برپا شده بود. کمی دورتر از آنجا خلیج و بندر کنگک پیدا بود و کشیشان او گوسن در آنجا صومعه‌ای را اداره میکردند.

تمام تشریحات «گملی-کاری» باروشنی و سادگی بیان شده بود. تا آنجا که مسافر تهای

ایران مورد توجه قرار میگردد ایرادی که به «گملی-کاری» گرفته‌اند، مبنی بر اینکه اظهارات او کاملاً مطابق حقیقت نبوده، وارد نمیشد. حتی در مورد اینکه او اصلاً بایران آمده باشد هم تردید کرده‌اند^۱.

همچنین بیست سال قبل از «گملی-کاری» یکنفر کشیش اسپانیولی، که زیاد معروف نیست، در ضمن یک مسافرت جهانی بایران آمد. نام او «پدروس. کوپرو Pedro. S. Cubero» بود. او مانند هموطن خود «فیگواروآ»، که نیم قرن پیش به سفر پرداخته بود، استعداد کشفیات نداشت و مغرب زمین نتوانست در زمینه جغرافیا از شرح مسافرت او معلومات تازه‌ای بدست آورد.

«کوپرو» لقب مشعشع و واعظ روحانی آسیا را بر خود گذارده مباحث میکرد که اولین اسپانیولی است که از سرزمینهای دوردست ایران دیدن کرده است. او در سال ۱۶۷۴ از راه دربند وارد بیل به قزوین آمده و بعد، از راه اصفهان به بندرعباس رفته بود.

در خاتمه باید در ضمن مسافرانی که در زمان صفویه به ایران آمده‌اند نام یکنفر ارمنی اهل آسیای صغیر موسوم به «پترو بديک Petro Bediek» را هم ببریم. او در موقعی که اسقف نخجوان از طرف پاپ حامل کاغذی برای شاه ایران بود، همراه او به راه افتاده بود.

«بديک» در سال ۱۶۷۸ اثری بزبان لاتینی بیرون داد که در ضمن مسائل دیگر شرحی هم از کاخ‌های تخت جمشید و اصفهان و بعضی مطالب قابل توجه از گنجینه‌های مختلف و کتا بهای شاه در آن ذکر شده بود.

۱ - حداکثر استفاده را از کتب «گملی - کاری» کشیش کارملیت موسوم به «فولکن زیودی. س. گیوزپ Fulgenzio di S. giuseppe»، که در سال ۱۶۹۸ از «گوآ» به دربار شاه اصفهان سفر کرده، نموده است. و این در موقع تدوین سفرنامه‌اش بود، که بعضی نکات جغرافیائی و تاریخ تمدن هم در برداشت، ولی ابتدا ارزش آثار مسافران بزرگ ایران را در قرن ۱۷ نداشت.

در ضمن جنگها و اغتشاشاتی هم که در سال ۱۷۳۰ بعد از عقب راندن افغانها توسط نادر قلی سلطان آینده و آخرین فاتح بزرگ آسیا روی داد تجارت در ایران روبه انحطاط رفت و مؤسسات انگلیسی در اصفهان مجبور شدند دست از کار بکشند. مدیران و کارگردانان به بندر عباس عقب نشینی کردند تا منتظر فرصت بهتری بشوند هلندیها با وجود اینکه باندازه کفاف مخارج خود در آمد نداشتند معذک در پایتخت سابق باقیماندند.

نادر شاه اهل خراسان بود و اصفهان را که صفویه تا این حد برای آبادانی آن زحمت کشیده بودند به دیده اجنبی مینگریست. انحطاط تمام کشور که در نتیجه محاصره افغان و کشتارهای دسته جمعی توسط محمود هنوز پیاپی نرسیده در مقابل دروازه های اصفهان هم محسوس بود «ژ. اوتر J. Otter» که در آن زمان در ایران بسر میبرد در موقعی که نادر شاه بسمت هند حرکت کرده بود یعنی در سال ۱۷۳۸ از طرف دولت فرانسه مأور شد در آن شهر باشکوه سابق با وضع آشنا شده از نوامکان برقراری تجارت را مورد مطالعه قرار دهد. او چنین گزارش داده که اصفهان تقریباً متروک شده خانه ها روبه ویرانی می رفتند. حتی کاخ سلطنتی هم متروک و در شرف انهدام بود بنا بر عقیده «اوتر» نادر شاه فقط متوجه جنگ بود و بهیچوجه به آسایش کشور خود، که در نتیجه تجارت خارجی حاصل میشود، توجهی نداشت لذا زحمات او هم برای برقراری تجارت ظاهراً بدون نتیجه مانده بود^۱.

در موقع رفتن به اصفهان «اوتر» قبل از کنکاور از شاهراه بزرگ کرمانشاه خارج و از طریق نهاوند بسمت جنوب شرقی رهسپار گردید و به نقطه ای بنام «رود گرد» برخورد که احتمال دارد همان «بروجرد» باشد. «گلپایگان» در سمت چپ واقع بود؛ هویت این نقاط را که عبارت از «تلخستان» و «حینادره Hinnodere» و «امامزاده کاظم» و «موش Mochouche» و «ده نوه» و «ویس Vis» باشد نمیتوان روشن ساخت. تازه در خونسار ما به جاده معروفی که از طریق «تیران Tiron» (حوزه کارون) به اصفهان میروند، و «اوتر» آن را «طهران Tahrان» نامیده، مجدداً ملحق می شویم^۲.

راه بازگشت «اوتر» بیشتر در سمت شرق واقع بود. خط سیر او هم مانند «هجز» تا دهکده «کوکا» (که اوتر آن را «کوکا» مینامد) در شرق گلپایگان واقع بود و احتمال دارد در جهت خمین و سلطان آباد (اراک) ادامه یافته باشد و به کنکاور از طریق دیز آباد و حویل - آباد واصل میشده است. قسمتی از این راه با خط سیر «دلواله» منطبق بوده. در این قسمت از راه «اوتر» اهالی راز سایر جاهای ایران هم مفلوک تر و بی چیز تر بجای آورد. قسمت اعظم ساکنان آنجا آبادیها را رها کرده به کوههای لرستان عقب نشینی کرده بودند. در هارون آباد (شاه آباد) «اوتر» شنید که راه تجارتی بغداد بواسطه دسته های راهزن ناامن میباشد و لذا از راههای سر اشیب کوهستانی به سمت غرب رو آور شد. شاه عباس درین-

۱ - در زمان سلطنت نادر شاه يك نفر كشيش كارمليت بنام «لئاندرودی س. سسیلیا Leandro di S. Cecilia» هم، که خود را طبیب قلمداد میکرد مدت چند سال در ایران بسر میبرد. یادداشتهای او از لحاظ جغرافیائی چیز قابل توجهی دربر نداشتند.

۲ - «تاوریه» هم از خونسار و نهاوند عبور کرده بود.

فصل شانزدهم

قرن ۱۸ پس از سقوط صفویه

پس از سقوط صفویه، قرن هیجدهم برای ایران قرنی پر تلاطم و تعداد مسافران غربی که بایران آمدند بسیار کم بود سیل اروپائیان که به دربار پرشکوه اصفهان مسافرت کرده بودند از جریان افتاد. اغتشاشات داخلی که بیشتر به کشمکش های خونین منجر میشد باعث گردیده بود که نظر مسافران کمتر جلب گردد و خبرهای مربوط به کشور شاهنشاهی به ندرت به مغرب زمین میرسید. آن دوران آسایش که سفارتی بعد از دیگری از اصفهان دیدن میکرد و بازرگانان در آنجا ساکن میشدند و فرستادگان از هر طرف سر بدر کرده و جهانگردان از هر سو هجوم می آوردند و در به روی همه آنان باز بود بکلی سپری شده بود.

پس از جنگ مصیبت بار «گلناباد Gulnabad» در سال ۱۷۲۲ اصفهان به باشکوه، در کاخهای عالی و باغهای تمیز خود، شاهد هجوم دسته های وحشی افغان و درخیا بانها ناظر مناظر زنده قحطی و مرگ و فلاکت گردید. گوشت آدم می خوردند و توده های نعش همه جا پراکنده بود^۱. پس از آن شاه سلطان حسین آخرین پادشاه صفوی به محمود سر کرده «قلجائی Ghilgai» تسلیم شد و پایتخت سلطنتی بصرف افغان درآمد.

دراوائل امر محمود در اصفهان با اروپائیان بدرفتاری نکرد و به حقوق آنها احترام گذاشت، ولی هنگامی که در جریان اقدامات خود برای تصرف کشور به اشکالات برخورد، مؤسسات تجارتی انگلیس و هلند را در مضیقه گذاشت و آنها را مجبور به تأدیه مالیاتهای سنگین نمود. جماعت های کوچک اروپائی هم در شهرهای دیگر ایران در نتیجه اغتشاشات دچار صدمه شدند پس از فتح شیراز بدست افغانها نوبت محاصره بندر عباس شد، ولی اروپائیان که سال قبل يك دسته از بلوچهارا بعب رانده بودند، با وجود فرار اهالی بومی مقاومت کرده لشکر محمود را که در اثر آب و هوای بدسخت صدمه دیده بود، مجبور به عقب نشینی کردند.

۱ - «ژ.ت. کروسینسکی J. T. Krusinsky» زوئیت لهستانی که شاهد غارت اصفهان توسط افغانها بوده مناظر دهشتناک آن موقع را به بهترین وجه شرح داده بود.

جا از نقاط صخره دار معبری حفر کرده بود. این معبر از پرتگاهها رد میشد و خالی از خطر نبود. غالب منزلگاههایی که «اوتر» درین راه شرح میدهند نا معلوم میباشد مانند «چشمه قنبر» و «ملا- نی» و «جم - سوره Djemé Souré» و «سوآمارمار Souamarar» ولی مقصود او از «گیلانک» همان «گیلان» میباشد و مسلم است که «اوتر» هم از همان راهی که «هجن» در پیش گرفته بود، عبور کرده است.

تقریباً نیم قرن سپری گردید تا مجدداً سروکله یکنفر غربی در اصفهان پیدا شد. بین سالهای ۱۷۸۵-۱۷۸۴ در موقعی که جنگ بین جا نشینان کریم خان و سلسله جدید التاسیس قاجاریه در جریان بود «ل. ف. فریر سوو بوف L. F. Ferrieres Souveboef» درین شهر بسر میبرد. این «کنت» فرانسوی در یک تألیف دو جلدی خاطرات خود را منعکس کرده. «فریر سوو بوف» امتناع کرده بود که مسافرتهای خود را در ایران شرح بدهد و فقط بطور کلی از ایالات و شهرهای بزرگتر گفتگو کرده بطوری که مشهودات شخصی مؤلف درست واضح نمیباشد.

«فریر سوو بوف» در اصفهان به یکنفر هموطن گیاه شناس خود به نام «آندره میشو André Michaux» برخورد که مجموعه بزرگی از گیاههای ایران فراهم کرده بود.

مسافرت «میشو» مصادف با سالهای ۱۷۸۴-۱۷۸۳ بود. از همان اوان جوانی، آن کاشف مبتدی خواب مسافرت مشرق زمین را میدید. مسافرت او در ایران با واقعه بدی شروع شد، بدین معنی که در مصعب کارون مورد هجوم و غارت اعراب واقع گردید. بعدها مجدداً با او در بوشهر مصادف میشویم و در حالی که به جمع آوری گیاهان مشغول بود از طریق شیراز و اصفهان و همدان به قزوین و رشت رهسپار شد.

«میشو» اولین بار در اروپا برای این مشهور شد که اطلاعات بیشتری از کوه ۳۵۰۰ متری الوند واقع در سمت جنوب غربی همدان منتشر ساخت، این کوه از حیث معادن و گیاه در تمام مشرق زمین تاهند مشهور بود.

دو سال بعد از «فریر سوو بوف» خلیفه کل بابل موسوم به «بوشان Beauchamp» که مبل مفرطی داشت تا بکشفیات جغرافیائی ایران کمک کند مسافرتی را بسرزمین بی انتهای ایران آغاز نمود «بوشان» سعی داشت حتی المقدور، آنچه را که تاحال مسافران دیگر ندیده بودند، شرح بدهد.

خط سر او تا زگی نداشت؛ او از کرمانشاه و همدان و اصفهان و کاشان و قم و قزوین گذشت و شرح اصفهان را چنین داده که تقریباً ویرانه کاملی میباشد. بعقیده «بوشان» تا پنجاه سال دیگر شاید اثری از کاخ های عالی و باشکوه این شهر باقی نماند.

ده سال بعد از «بوشان» «ژ. آ. اولیویه G. A. Olivier» بایران آمد. او هم مانند هموطن خود «اوتر» که تقریباً شصت سال قبل از طرف حکومت فرانسه مأمور شده بود به مشرق زمین مسافرت و گزارش در آن باب تهیه نماید بایران رو آورد و به همراهی «پروژیر

۱ - یازده سال بعد از «میشو» «اولیویه» و پس از آن «کینئیر Kinneir» و «کرپارتر Ker Parter» و «کپل Keppel» از کوه بالا رفتند.

Brugiere»، که در هنگام بازگشت فوت کرد، پس از مشاهده حصارهای بیستون از راه کرمانشاه و همدان و تهران، که از چند سال قبل پایتخت شده بود، به مقر صفویه رهسپار گردید و از طریق خمین و هزار مراجعت کرد.

شرح مختصری که «اولیویه» از راه همدان تا تهران داده اولین اطلاع مطمئنی میباشد که از قلم یکنفر مغرب زمینی تراوش کرده بود. زمانی که او تهران را دیده جمعیت آنرا بیش از ۱۵۰۰۰ نفر برآورد نکرده بود.

«اولیویه» از جستجوی ری، که نزدیک تهران واقع است، نتیجه ای بدست نیاورد. او زحمت صعود بدهاوند را، که هنوز کسی بدان موفق نشده بود، بر خود هموار کرد ولی موفق به رسیدن بقله آن نشد (۱۷۹۸) معذک چنین نوشته بود که مقدار زیادی دود از آن بیرون میآید. در ۱۷۹۷ در راه اصفهان به تهران رسید.

«اولیویه» در مراجعت باصفهان از قم هم دیدن کرد و آنچه را او درین شهر دید واقعاً وحشتناک بود. شهر در نتیجه غارت تقریباً بکلی از میان رفته بود. منتها سیصد نفر از اهالی از قتل عام جان بدر برده بودند؛ فقط پنجاه خانه در اطراف مسجد دست نخورده باقی مانده بود.

اصفهان با وجود خرابیهای بسیار و با آنکه بیش از ۵۰/۰۰۰ نفر جمعیت فرضی نداشت معذک آثار جلال سابق خود را حفظ کرده بود. او چهار باغ را از زیباترین نقاط وطن خود هم برتر نامید و راجع به کاخ سلطنتی چنین اظهار داشته که در اروپا هم جایی که از حیث زیبایی بتوان با آن برابر کرد یافت نمیشود. در جلقا که سابقاً تعداد جمعیت کاتولیک ها بالغ بر ۵۰ نفر میشد فقط دو خانواده فقیر باقی مانده بود. یکنفر کشیش که از هند آمده در خانه ژوزویت ها، که هنوز ایرانیها آنرا تصرف نکرده بودند، منزل داشت. خانه او گوسن ها و کارملیت ها به معرض فروش در آمده بود و خانه کاپوسن ها اصلاً دیگر وجود نداشت.

همچنین در کنار خلیج هم پس از حمله افغانها تغییراتی روی داده بود. بواسطه اغتشاشاتی

۱ - راه تهران تا قم مکرر خطسیر خود را تغییر داده. تا نیمه دوم قرن ۱۹ مسافران سابق به خط مستقیم از طریق حوض سلطان و قطعه کویری که میان آن واقع است به پل دلاک میرفتند و این همانجائی است که در زمان ما توسط پشته زمین پستی دودریاچه قم از یکدیگر جدا میشوند. وسائل و روابط علم سلسله انهار و آبیاری آن روز درست معلوم نیست. «A. H. Mounsey» که در سال ۱۸۶۶ ازین قطعه عبور کرده در کنار جاده دیده بود که کویر تقریباً از یک دریاچه ای که یک میل عرض دارد، پوشیده شده بود. ولی پس از آنکه در ۱۸۸۳ آبهای قره چای در زیر دست پل دلاک بواسطه سدی بطرف کویر سرازیر و دریاچه نو تشکیل شد، جاده اتومبیل رو فعلی از طریق علی آباد که گودال پر آب را در سمت مغرب دور میزند، عبور کرد. در آخر قرن ۱۹ جاده پستی دائر شد که بیشتر متمایل به غرب رباط کریم بود و در منظره باجاده اتومبیل رو متصل شد. راه آهن فعلی ابتداء در جهت جاده پستی حرکت می کند و پس از آن بموازات جنوب دریاچه قم به سمت ساره متمایل میگردد.

که در نتیجه این حمله پدید آمده بود غالب مراکز داد و ستد اروپائی دست از کار کشیده بودند. تازه در زمان کریم خان، بین سالهای ۱۷۵۰ و ۱۷۷۹ برای مدت کوتاهی باین کشور ازپا افتاده، آرامش مورد نیاز بخشیده شد و مجدداً بفکر تجارت خارجی افتادند. در کنار خلیج، بندر یلم، که امروز دهکده متروکی میباشد، ابتداء جادهٔ بهبهان و بندر تجارتنی هلندیها تعیین شد. خرابه تجارتخانه آنها هنوز هم در آنجا دیده میشود. انگلیسها پس از آنکه از استقرار در بندر ریگ مأیوس شدند در سال ۱۷۶۳ در بوشهر، که بندر شیراز محسوب میشود و نادرشاه هم بآن نظر دوخته بود، پایگاهی برای امتعه خود ایجاد نمودند. تأسیسات آنها در بندر عباس برچیده شده بود.

«بارتولومو پلستد Bartholomeu Plaisted»، که در سال ۱۷۵۰ یعنی سه سال پس از کشته شدن نادر به بندر عباس آمده، ۹ دهم از خانه‌ها را متروک و همه چیز را در وضع فلاکت باری یافته بود. موقعی که «ا. ایوس E. Yves» پزشک انگلیسی هشت سال بعد از «پلستد» از این بندر دیدن کرد هنوز یک مؤسسه تجارتی انگلیسی و هلندی در آنجا وجود داشت. این دو تجارتخانه تنها بنای آبرومند شهر محسوب میشدند و بقیه تقریباً بکلی بحال مخروبه درآمده و هرگونه تجارتی از میان رفته بود. «بندرکنگو Congo» (کننگ) در زمان «ایوس» بکلی اهمیت خود را از دست داده و برای رفتن از بندر عباس به بصره در «لینگ» (لنگه) لنکر می‌انداختند.

دو سال پس از تأسیس پایگاه تجارتی انگلیس در بوشهر «کارستن نیبور Carsten Niebuhr» اولین کاشف علمی عربستان سفر خود را بداخلهٔ ایران ازینجا شروع کرد. او تنها بازماندهٔ یک دسته از علماء برگزیده‌ای بود که تحت حمایت «فردریک پنجم» پادشاه دانمارک به مشرق زمین اعزام شده بودند. «نیبور» پس از یک مسافرت از «یمن» و مدتی توقف در هندوستان به عربستان مراجعت کرد. او در مسقط پیاده شد ولی از کشفیات داخلهٔ عمان صرف‌نظر کرد و بنا بر راهنمایی اولیهٔ پادشاه خود تصمیم گرفت خلیج را سر بالائی ببیند. او در ایران مسافت نسبتاً کوتاهی را از بوشهر تا تخت جمشید طی و از جزیرهٔ خارک هم دیدن نمود. او درینجا شرحی از قبور سنگی مسیحی داده که درست یک قرن پیش هم «تونت» از آن اطلاع حاصل کرده بود.^۱

«نیبور» در راه شیراز یکسره از جادهٔ معمولی امروز نرفت بلکه راه را چند منزل

۱ - نادرشاه در خلیج چند کشتی ساخته بود و تعداد زیادی کشتی هم از ملل خارجی خریداری کرده بطوری که یک ناوگان مرکب از بیست و پنج کشتی تهیه نموده بود. این کشتیها بوشهر را مرکز خود قرار داده بودند. «ت. ه. هول T.H. Howel» که در سال ۱۷۸۸ به این بندر آمده هنوز یکی از کشتیهای آن فاتح بزرگ را بچشم دیده بود.

۲ - «خارک» را پس از نادرشاه «بارون کئیپ هاوزن Baron Kniphaven» پروسی که سرپرستی تجارتخانهٔ هلندی را در بصره بعهده داشت تصرف کرده بود. این دهکدهٔ مغلوک ماهیکیری در تحت هدایت او مبدل به یک بازار تجارتی بارونقی شد ولی پس از چند سال از طرف میرمهنا دزد دریائی تصرف و رو به خرابی گرائید.

کوتاه کرده یک دور طولانی به سمت جنوب زد و در موقع رفتن از «خورموج» و هنگام برگشتن از «باشکان» (بزگون Bosgun) مسافرت کرد. او از تخت جمشید شرحی بانضمام نقاشیهای بسیار بدست داده که باوجود عملیات متقدمان خود که عبارت از «کامپفر» و «شاردن» و «دوبروین» باشند، بازمهم پیشرفت مهمی محسوب میگردد ولی مرگ یکی از مستخدمان او باعث شد که قبل از موقع به شیراز و بساحل مراجعت نماید.

در سفرنامهٔ سه جلدی «نیبور» فقط یک قسمت از جلد دوم صرف شرح مسافرت در ایران شده است. اژاثر او بی‌غرضی و متانت، که لازمهٔ عمل‌یکنفر عالم واقعی است، هویدا و آشکار میباشد، و معلوم است که هر نوع نظریات شخصی بچشم او غیر مهم میآید. «نیبور» به ریاضی دانی مشهور، و در زمینهٔ نقشه برداری و تعیین نقاط متخصص بود. طراحی خط سیر مسافرتها و نقشه برداری شهرهای مختلف و نقشه خلیج که او تهیه نموده از تمام آنچه تا حال درین زمینه از قوه بفعل درآمده بهتر بود. از لحاظ نقشه برداری تشخیص نجومی نقاط معین از طرف او، دارای ارزش مخصوص میباشد.^۱

مسافر دیگری بنام «و. فرانکلن W. Franklin»، که بکلی از زمرهٔ مسافران دیگر نبود و از مستشار کل هند اجازه حاصل کرده بود بایران آمد تا معلومات خود را راجع به اوضاع و احوال این کشور تکمیل نماید. او ۲۱ سال بعد از «نیبور» از بوشهر به شیراز و تخت جمشید آمد. در فاصلهٔ بوشهر و شیراز او رد پای متقدمان خود را دنبال نکرد بلکه تقریباً تنها راهی را که از کازرون میگذرد در پیش گرفت. و بنا بر اظهار او این شهر در آن موقع از شیراز خیلی کوچکتر نبود.^۲ او شرح این شهر را بطوری خوب بیان کرده که قبل از او هیچکس بعد از او هم جزعهٔ معدودی از عهده بر نیامده بودند.

مدت هشت ماه توقف در شیراز به آن افسرانگلیسی مجال داد که شهر را کاملاً بررسی نماید. «فرانکلن» آن ازمینهٔ باشکوه را که حتی امروز هم باعث اعجاب است و کریم‌خان شهر سوگلی خود را با آنها مزین کرده، شرح داده و به زیارت مزار حافظ وسعدی نائل آمده بود و منازل تابستانی و باغها را دیدن کرده و حومهٔ شهر و زیباییهای این سرزمین را بازدید و از روی کمال خلوص نیت آن را شرح داده بود.^۳

۱ - بیشتر نقص نقشه‌های ایران که تا کنون منتشر شده عبارت از مشاهدات نجومی بود که مطابق قاعده عمل نشده بود. غالباً انسان نمیدانست قطعه‌نامه‌های جغرافی‌دانان قدیم را چگونه بکار بندد. حتی پس از پیدایش اطلس «مرکاتور» و «اورتلیوس» هم غالباً موقوف نشدند باین سؤال پاسخ بدهند که آیا کشفیات جدیدی که در جغرافیای یونانی و قرون وسطی بعمل آمده با هم وفق میدهند یا نه. بعداً اغلاط جغرافیای قدیم توسط «دلیل Defisle» (متوفی به سال ۱۷۲۶) اصلاح شد و در نیمهٔ دوم قرن ۱۸ اصلاحات مجددی توسط «دانویل Danville» (متوفی به سال ۱۷۸۲) بعمل آمد.

۲ - جاده قدیم از بندر ریگ به داخله، که «پاتر فیلیپوس» از آن عبور کرده، درین زمان فراموش شده بود.

۳ - «فرانکلن» نوشته: در دنیا جذاب‌تر از دره‌ای که شیراز در آن واقع است نمیتوان تصور کرد زیرا هر چه برای زندگانی مطبوع لازم است بعد و فور در آن یافت میشود. گل‌های

آن قسمت از ایران که در قرن ۱۸ از طرف اروپائیا بیشتر مورد بازدید قرار میگرفت سرزمینهای ساحلی بحر خزر بود. در زمان پیشرفت جسورانه انگلیسها در نیمه دوم قرن تقریباً دیگر از این محل اطلاع تازه‌ای به غرب نرسیده بود، فقط گاهی بر حسب اتفاق از قسمت جنوب غربی سواحل دریای خزر توسط سفارتخانه هایاب هیئت های تبلیغاتی اخباری میرسید. فاعده اینطور میبایست انتظار داشت که مسافران روسی بیشتر به کارهای شهرستانهای ایران واقع در اطراف دریای خزر اشتغال ورزیده باشند ولی مطلب ازینقرار نبود. البته همان موقعی که در سال ۱۵۵۶ اولین کشتیهای بادبانی روسیه در دریای خزر ظاهر شدند روسها با گیلان و مازندران و استراباد آشنائی پیدا کردند ولی مسافرتها تجارتی موفقیت آمیزی، که ممکن بود مانند تجربات زمان «جنکینسون Jenkinson» تا «بورورج» Bourroughs اطلاعات زیادی بدست دهند، بعمل نیامد زیرا ناامنی بطور عموم بسیار شدید بود، و علاوه گیلان و مازندران در آن هنگام هنوز تحت تسلط ترکها قرار داشت و هیچ خارجی را به آنجا راه نمیدادند. با اینکه ساحل جنوبی دریای خزر گاهی بوسیله «پتر کبیر» به روسیه ملحق میشد و این پادشاه در سال ۱۷۲۲ یک کنگر انگلیسی را به نام «پ. ه. بروس P. H. Bruce» مأمور کرده بود از کناره‌های دریای خزر نقشه برداری کند معذک بطور کلی استانهای شمالی ایران برای بازرگانان روس مجهول بودند. این وضعیت تازه موقعی تغییر کرد که بریتانیای کبیر با موافقت روسیه اقدام جدیدی برای مبادله کالا با ایران از طریق دریای خزر بعمل آورد. موانع برای تجارت بسیار بود و چنانچه «ژ. التون J. Elton» جسور و پرشور مخاطرات را بمهده نمیگرفت موضوع از حدود نقشه تجاوز نمیگرد. او در پترسبورگ با یک جوان اسکاتلندی بنام «مونگو گرام» Mungo Graeme شریک شد و دفتری مقصداری کالای نخبه فراهم کرده با خود به ایران آوردند تا تجارت را از سر بگیرند.

دریک مسافرت پرماجرا در سال ۱۷۳۹ به انزلی یعنی پهلوی امروز و آنجا از طریق رشت به لنگرود رسیدند. هر دو با اشکالات عمده مواجه شدند ولی بالاخره در مشهد اجازه مساعدی از شاه بدست آوردند و «التون» با کمال امیدواری برای اقدامات بعدی به پترسبورگ مراجعت کرد.^۱

در نتیجه گزارش «التون» در لندن تصمیم برین اتخاذ شد که مانند زمان «جنکینسون» از سمت شمال با ایران راه مراده را بازکنند. اجازه عبور کالاهای انگلیسی از راه روسیه بدست آمد و مال التجاره بسیاری به «التون» تسلیم و فرماندهی کشتی‌ای که «التون» با آن از هسترخان به جنوب میرفت بمهده «ت. ه. وود روفه» T. H. Woodroffe واگذار گردید.

— گوناگون بارتیکهای نشاط آورو گیاههای خوشبو و گل‌های سرخ و ریاحین دلچسب همه دست‌بهم داده هوای ملایم آنجا را عطر آگین کرده‌اند. طبیعت سخاوتمندانه به این شهر بنال و بخشش نموده و لذا اگر اهالی شیراز مدعی هستند که شهرشان بر تمام شهرهای دیگر دنیا برتری دارد و امثال حافظ و سعدی و جامی در نتیجه اینگونه زیبائیها شاعر شده‌اند، بهیچوجه نباید تعجب کرد.

۱ — «م. گرام» در ایران ماند و موفق شد تا مشهد پیش برود ولی در موقع مراجعت به سال ۱۷۴۳ در نزدیکی سمنان بقتل رسید.

درحین که «وودروفه» در مشهد سر (بالسر) و دربند با ماجراهای مختلف دست به گریبان بود، وضعیت «التون» در ساحل ایران دچار تغییرات عمده شده بود. او یکمرتبه به صورت یک کنگر ایرانی تمام عیار درآمد و کشف شد که بخدمت دولت ایران درآمد تادر ساختن ناوگانی در دریای خزر برای نادرشاه همکاری کند. ولی فعالیت «التون» منحصر به کشتی سازی نبود بلکه نقشه کشی ساحلی را هم بمهده گرفته بود و در سال ۱۷۴۳ نقشه‌ای از ساحل شرقی بحر خزر یعنی از گرگان تا جزیره «چلکن Celeken» و دماغه «بلخان Balkhan» ترتیب داد.

فعالیت «التون» سوء ظن حکومت روسیه را بیدار کرد. شرکت تجارتی انگلیس هم در لندن مایل بود راجع به وقایع ساحل بحر خزر اطلاعات بیشتری بدست آورد و لذا وج. هانوی J. Hanway را اعزام داشت تا در خود محل تحقیقات بعمل آورد؛

«هانوی» در سال ۱۷۴۳ با مقداری کالا بمقصد ایران به سوی لنگرود حرکت کرد تا در آنجا به «التون» ملحق گردد. مذاکرات او با «التون» به هیچ نتیجه‌ای نرسید لذا نقشه قدیم را، که عبارت از افتتاح یک راه تجارتی بین استراباد (گرگان) به مشهد باشد و برای محیط بحر خزر و تجارت از راه روسیه بسیار عملی و مساعد بود، مورد نظر قرار داد. او مسافرت خود را بسمت شرق ادامه داد و بدون پر خورد با هانی به شهر زیبای استراباد رسید. درینجا با شورش و جنگ مصادف و دچار خطر جانی بزرگ گردید و پس از آنکه مورد دستبرد و غارت قرار گرفت با زحمت زیاد موفق شد دوباره برای ملحق شدن به «التون» به راه بیفتد. ۲۳ روز پس از حرکت از استراباد «هانوی» از نو به لنگرود وارد شد.

او بازحمت بسیار از مازندان عبور کرد. در ضمن مسافرت به فرح آباد رسید و این محل همان اقامتگاه مجلل شاه عباس بود که امروز متروک و مخروبه شده فقط عده کمی ایرانی وارمنی در آن سکنی داشتند. دربار فروش (بایل) که پایتخت مازندران بود آخرین خدمه «هانوی» هم او را ترک گفتند و فقط در معیت یک پسر بچه بقیه سفر را ادامه داد. غالباً مجبور بودند در تاریکی شب و باران سیل آسا از جنگلها و لجن زارها و رودخانه‌های خروشان و دلپذیر عبور نمایند.

«هانوی» تصمیم گرفت برای ادعای خسارت راجع با اموال ازدست رفته باردوی شاه در نزدیکی همدان برود. مبدأ این مسافرت تازه، رشت بود زیرا بارانداز عده شرکت تجارتی انگلیس در شمال ایران، درین شهر واقع بود.

«هانوی» درینجا با دو نفر هموطن خود بنام «جیمز براون James Brown» و «ریچار ویلدر Richard Wilder» مصادف گردید. یک هموطن سومی بنام «مارتن کیک وان میروپ Martin Kyk Van Mirop»، که بعداً ذکر او بازمه بمیان خواهد آمد، در همان موقع عازم مشهد بود. چندین قبر متعلق بانگلیس‌هایی که از مالاریا تلف شده بودند در نزدیکی شهر واقع بود. سه نفر مبلغ فرانسوی هم در رشت منزل داشتند که یکی از آنها «پاترلو گارد Pater le garde» و چندین سال در ایران زندگی کرده بود و مسلماً آشنائی

باوضاع این کشور داشت. يك نفر پروسی هم بنام «کاسلز Cassels»، که ممکن بود «التون» او را باامیل پذیرد، درین موقع در مازندران بسر میبرد، ولی او با «التون» نتوانست کنار بیاید و بعدها بعنوان نقاش در نزد شاه مشغول فعالیت شد. خط سیر «هانوای» از راه کوهستان همان بود که در زمان ما هم غالباً از آن عبور میشود یعنی از راه رودبار و قزوین.

از قزل اوزن (سفید رود) بوسیله قایق عبور کردند. از پل زیبایی که بیش از صد سال قبل «اولتاریوس» راجع بان شرحی نوشته «هانوای» ذکر کرده بود. هنگامیکه «هانوای» با حکمی بعنوان حاکم استراباد راجع بچهران خسارت کالاهای روبرو شده خود بانجا بازگشت، راه غربی تری را در پیش گرفت ولی در باره آن ما اطلاع صحیحی نداریم.

ظاهراً «هانوای» جاده کم رفت و آمدی را از طریق بیجار و دره قزل اوزن (سفید رود) در پیش گرفته بود. دهکده «شوبوشی Schuboehi» «سوباشی Subachi» و «آبار» Abar باید بیجار باشد. سرزمینی که در امتداد قزل اوزن (سفید رود) واقع است یکی از باشکوهترین جاهای دنیا بود. «رود سرخ» در ته دره از میان جنگلهای سرسبز جریان داشت و در عقب آن سلسله های کوه، که هر آن مرتفع تر میشد، باقله های پر از برف بفرزایکدیگر انباشته شده بودند.

از نو برای «هانوای» فرصت دست داد که از سرزمین پست خزر عبور و آنرا تشریح نماید. در ضمن سایر مطالب شرح يك جاده سنگفرش باشکوهی را، که از یادگارهای شاه عباس اول میباشد، داده بود. این جاده در سراسر گیلان و مازندران تا استراباد (گرگان)، کشیده شده و تقریباً ۴۰۰ کیلومتر طول داشت. سنگفرش آن در غالب نقاط کاملاً بی عیب مانده بود، جاده تاسیخته متر عرض داشت و وسط آن برجسته بود و در دو طرف آن خندق کنده بودند^۱.

در مقابل مدخل شهر استراباد دو هرم سنگی، که با گچ سفید کاری شده و پر از سوراخهای متعدد بود، عرض اندام میکرد. در آن سوراخها مجموعه های انسانی فرو کرده بودند و الحق منظره دهشناکی بوجود آمده بود.

«هانوای» در استراباد (گرگان) قسمتی از خسارت کالای دزدی شده خود را دریافت داشت و عیالاً در گیلان متوقف شد چون اخبار وحشتناکی مبتنی بر اینکه پنج نفر اروپائی وابسته بشرکت تجارتی انگلیس از دنیا رفته اند از قزوین رسید در پائیز ۱۷۴۴ «هانوای» تصمیم گرفت ایران را ترک کند.

۱ - جاده سنگفرش از دروازه غربی استراباد (گرگان) شروع شده از طریق بندرگز و اشرف (بهشهر) تا «کیشار Kishar» که در غرب گیلان واقع است، امتداد داشت. این جاده از سمت جنوب شرقی استراباد تا پای گردهای که به شاهرود و بسطام میرفت، ادامه داشت. پس از آن مجدداً از بالای گرده شروع شده از طریق چاچرم تا نزدیکی چناران به سمت شرق رومیآورد.

دو سال بعد از آن حکومت روسیه، که همیشه اخبار تازه مظنونی راجع بفعالیت «التون» دریافت میداشت، عبور کالای انگلیسی را از روی دریای خزر ممنوع اعلام کرد و این عمل برای کلیه اقدامات شرکت انگلیسی بمنزله ضربه مهلکی محسوب میشد. مقارن همین احوال ایران بواسطه قتل نادرشاه با اغتشاشات جدیدی مواجه شد و پایگاه انگلیس در رشت مورد غارت قرار گرفت. کمی بعد از آن «التون» کفاره خدماتی را که نسبت به شاه انجام داده بود دریافت داشت و در ضمن غوغائی که در گیلان برپا بود بدست یکدسته از یانگیان اسیر و تیرباران شد.

دومین آزمایش انگلیس هم برای برقرارساختن تجارت با ایران از راه روسیه مانند اولی با عدم موفقیت مواجه و باز مانند دفعه اول بقیمت جان عده ای تمام شد. ولی معذک عملیات تجار جسور انگلیسی، که در قرن ۱۸ مانند متقدمان خود از سمت شمال بایران رومیآوردند، از لحاظ جغرافیائی خالی از ارزش نبود. اثر بزرگ «هانوای»، که شامل بسیاری از نظریات «التون» و «وودروفه» و امثال آن هم بود، يك پایه اساسی برای معلومات و اطلاعات راجع به بحر خزر و سرزمینهای اطراف آن تشکیل میداد. مطابق احتیاج آن زمان شامل يك نقشه ساحلی خوب و توضیحات کافی برای کشتی رانی، مانند تعیین اعماق و لنگرگاهها و وصف زمین هم بود^۱.

در شرح مسافرت «هانوای» از دفترچه خاطرات «م. کیک وان میروپ» راجع به خطسیر او از قزوین تا مشهدم استفاده شده است. «وان میروپ» در همان سالی که «م. گرام» در موقع مراجعت بقتل رسید، وارد مشهد شد. او اولین اروپائی بود که راجع به جاده بزرگ اتوموبیل رو فعلی، که از سمنان و دامغان و سبزوار و نیشابور میگذرد، شرحی بیان نموده بود. «کلاویجو» در فاصله دامغان و نیشابور جاده شمالی تری را در پیش گرفته بود و از مسافرت «علی رئیس» تقریباً هیچ اطلاعی در دست نیست.

بعد از قزوین راه تاتهران همانطور از سرزمینهای مسطح، در امتداد کوههای مرتفع شمال، از بنگه امام و «کارا» (کرج؟) میگذشت. شهر را باروتی، که برجهای بسیار در آن ساخته شده، احاطه کرده بود و مخروبه بنظر میآمد. بفاصله يك منزل بعد از ایوان کیف يك «صخره نمک» پدیدار شد که باقشر نازکی از یکنوع خزه پوشیده شده بود. بین سمنان و دامغان راه از میان تپهها و درهها میگذشت. منازلی را که اسم برده عبارتند از آهوان و «کوشا Koochaw» (گوشه؟) عجب درین است که ذکرى از شاهرود نکرده ولی «دمونلاه Demonlah» (دملا) و میامی و میاندشت را نام برده است. قبل از مزیان ناچار باید از «کال مورا Kal Mura»، یعنی عظیمترین رودخانه ای که کویر بزرگ را مشروب میسازد، عبور کرد. سبزوار شهر مهمی بود و دور آن حصار داشت. نیشابور، که مدفن عمر خیام

۱ - «هانوای» راجع باطلاعات درباره قوانین مربوط بصعود و نزول سطح آبهم دقت کافی میدول داشته و این مسئله است که در سال ۱۸۹۰ «بروکر Bruckner» به آن پی برد، بدین ترتیب که متوسط زمان بین حداکثر و حداقل نوسات را محاسبه کرد و در نتیجه این موضوع و تحقیقات دیگر به کشف يك دوره متوسط ۳۵ ساله موفق گردید.

میباشد، شهری است که شاید از تمام شهرهای دیگر دنیا بیشتر خراب و دوباره آباد شده باشد. از حیث مساحت کوچک بنظر میرسد ولی کمتر مخروبه میباشد. در قدمگاه نه تنها راه کوهستانی مشهد را، که فقط در تابستان قابل عبور است، انتخاب کردند بلکه از «تیکر-داوید Tikir David» (یا کری داوود Yakri Davud) و «تولوک Tulook» (توروک Turuk) هم رد شدند.

راجع به مشهد در آن زمان (۱۷۴۱) از طرف يك نماینده دیگر شرکت تجارتي انگلیس بنام «ج. تومپسون G. Tompson» هم اطلاعاتی بدست ما رسیده^۱. او تعریف کرده که در مواقع صلح همه روزه کاروانهایی از بخارا و بلخ و بدخشان و قندهار و هند به شهر وارد میشدند. بیش از نود کاروانسرا در مشهد وجود داشت و بازارهای آن بسیار غنی و دلپاز بودند. آب شهر بطریق خاصی تأمین شده بود بدین معنی که بوسیله مجرانی از راه دور آنرا وارد کرده بودند.

«وان میروپ» دوسال در مشهد اقامت و بعداً از آنجا سعادت مند مراجعت کرد ولی موفق بمعاملات بخصوصی نشده بود. بعد از او هیچکس جرأت نکرد آن اقدامات خطرناک را تعقیب کند و سه سال بعد تمام بازرگانان انگلیسی آن سرزمین را ترک کردند و تنها دلخوشی آنها این بود که جان خود را سلامت بدر برده اند.

کمی قبل از آنکه روسیه دروازه کشور خود را بروی کالاهای انگلیسی ببندد، ملکه الیزابت اول تصمیم گرفت سفارت بزرگی نزد نادرشاه اعزام دارد ولی این نیت او هرگز انجام نیافت^۲.

۱ - در همین سال خبری هم راجع به مشهد توسط یکنفر کشمیری بنام «عبدالکریم» اصل شده بود. در نوشته‌های او بعضی مشاهدات شوخی آمیز دیده میشود. روی مقبره نادرشاه که در زمان حیات خودش در شهر ساخته شده آدم شوخی این کلمات را نوشته بود: «نام تودهر سرودی دیده میشود و دنیا از وجود تو ممتلی است، ولی آن جایی که حقا تو به آن تعلق داری خالی است.» «عبدالکریم» شرحی هم راجع به کلات نادری، که در شمال مشهد واقع است، داده و گفته کوههای عمودی دوران محوطه متنوعه را احاطه کرده بود. هر تازه وارد خارجی جلوی دروازه شهر تفتیش میشد. درین جا معبری وجود داشت بقدری تنگ که یکنفر به زحمت میتواند از آن داخل شود.

قبل از عبدالکریم در سال ۱۷۲۸ اولین اروپایی که به کلات پا گذاشت یکنفر یونانی بنام «بازیل باتاتس Basil Batatzes» بود. صحت تشریحات او بعداً به ثبوت رسید. قلعه نادر از یک حصار طبیعی سنگی شیب دار احاطه شده و در میان جلگه‌ای واقع بود که گودالهای عظیم در آن وجود داشت و نادرشاه، که محل تولدش در همان نزدیکی و از بچگی به آن محل آشنا بود، گنجهایی را که از هند بچنگ آورده در آنجا پنهان کرده بود. او چند معبر محدود آنجا را مستحکم کرده و جلگه را اقامتگاه خود قرار داده و مجاری آب و آب انبارهایی ایجاد کرده بود.

۲ - دوازده سال قبل يك سفارت روسی از طریق رشت و قزوین وساه و قم و کاشان به اصفهان آمده بود. حرکت این سفارت در موقع مراجعت از طریق خوانسار (شونسور) و گلپایگان (شولپیکان) و بروجرد (بروتسرد) و نهاوند (نهاون) و همدان (امادان) و مراغه (مراغا) وارد بیل بعمل آمد. از این مسافرت اطلاع بیشتری در دست نیست.

با اینکه مشاور حکومت ایران مایل بود سفارت را از طریق اردبیل و تبریز حرکت دهد معذک آن هیئت مجلل، که با کالسکه و اسب طی طریق میکرد، در امتداد ساحل غربی بحر خزر از طریق لنکران و آستارا بسوی گیلان رهسپار شد. در انزلی (پهلوی) و رشت بدبختی بزرگی گریبان گیر اعضاء سفارت گردید؛ بدین معنی که بیش از دو بیست نفر ناخوش شدند و سی نفر مردند، و لذا باین اوضاع و احوال تصمیم بر این اتخاذ شد که از بقیه مسافرت صرف نظر کنند. در همین موقع خبر کشته شدن نادرشاه هم واصل گردید.

«ج. ج. لرج J. J. Lerch»، که بعنوان پزشک همراه سفارت آمده شرح و سرگذشت غم انگیز این هیئت را تعریف کرده بود. او درباره کشورهای مردم، دیده حقیقت بینی داشت و با آنکه خط سیر سفارت قبلا هم مورد استفاده مسافران غربی واقع شده معذک گزارش او خالی از مطالب تازه نبود. از نظر جغرافیائی شرح مسافرت «ر. کوک»، که او هم مانند «لرج» بعنوان پزشک همراه سفارت آمده، فاقد ارزش بود.

بین سالهای ۱۷۷۰ و ۱۷۷۴ ایالات شمالی ایران مورد نظر «س. گ. گملین S. G. Gmelin» طبیعی دان معروف «وورتمبرگی» قرار داشت. او یکی از خواهرزاده‌های «ژ. گ. گملین» کاشف سیبری بود و از طرف آکادمی امپراطوری علوم درس پترسبورگ مأموریت داشت که دو مسافرت، یکی به گیلان و دیگری به مازندران و گرگان، بکند. «گملین» چندین نفر دانشجو همراه داشت که بیشتر آنها در سرزمین پست و مرطوب اطراف دریای خزر قربانی مالاریا شدند.

نقشه اصلی «گملین» این بود که از انزلی باصفهان و تبریز مسافرت کند. ولی چون نتوانست یکنفر بلد محلی پیدا کند لذا ساحل جنوبی دریای خزر را از طریق بارفروش (بابل) تا ساری (شهر تچن) در پیش گرفت و بواسطه اغتشاشات داخلی مجبور بپازگشت و از دیدن استراباد (گرگان) هم منصرف شد.

درین موقع سفر دوم «گملین» تازه شروع شد و با کشتی در امتداد ساحل شرقی و جنوبی دریای خزر براه افتاده مجدداً بانزلی (پهلوی) مراجعت کرد. او دنباله مسافرت خود را تفرج کنان با مقداری اموال منقول در کوهستان گیلان از طریق خشکی به سمت پادکوبه و در بند ادامه داد. در «احمدکند» قفقاز «گملین» به زندان افتاد و در همانجا در سال ۱۷۷۴ در حالیکه هنوز سنش بسی سال نرسیده بود از دنیا رفت.

راجع به بسط و ادامه شناسائی جلگه‌های دوطرف دریای خزر، اروپا در درجه اول خود را مدیون آن طبیعی دان آلمانی میدانست. «گملین» در ضمن مشغول مطالعه ایالات ایرانی یعنی گیلان و مازندران و استراباد هم بود. بیشتر مطالعات ذقیمت او راجع به عالم نباتات و حیوانات بود.

عملیات شاگرد و رفیق راه «گملین» بنام «ث. هابلتسل C. Hablitzel» با عملیات خود او بستگی نزدیک داشت. او هم بعضی از نقاط کوهستانی البرز از جمله منطقه «زام Samam» را در نوردیده بود تا مجموعه‌ای از تاریخ طبیعی بدست آورد. از روی یادداشت‌های «هابلتسل» میتوان تغییراتی را هم که در بسط و انتشار بعضی اقسام حیوانات و

گیاهها، که از نیمه دوم قرن ۱۸ بعد در شمال ایران روی داده، دنبال کرد^۱.
 ده سال بعد از مسافرتهای «گملین» یکی از نمایندگان شرکت انگلیسی «هند شرقی» بنام «ج. فورستر» G. Forster در مازندران سوار کشتی شد. او از هند از راه افغانستان به روسیه میرفت و یکی از مسافران نادری است که در قرن ۱۸ در ایران راهی را در پیش گرفته که کاملاً تازه بود. با آنکه از لحاظ جغرافیائی در گزارش او چیز قابلی یافت نمیشد و بیشتر از سرنوشت شخصی صحبت شده بود معذک بسیار قابل توجهه واقع گردید. «فورستر» نمیتوانست مشاهدات دقیق داشته باشد زیرا تجهیزات سفر او فوقالعاده ساده بود و هیچ نوع آلت و اسباب، حتی یک ساعت، هم همراه نداشت. در موضوع فواصل فقط قول اشخاص محلی را نقل میکرد. او بیشتر مجبور بود شب مسافرت کند و لذا از یادداشت کردن در سفرنامه خود صرف نظر میکرد زیرا میترسید مورد توجه واقع گردد.

«فورستر» سر زمین غیر مهمان نواز مرزی بین افغانستان و ایران را در جنوب جاده‌ای که امروز به هرات می‌رود، میان برکرد و در حالتیکه در شمال کویر بزرگ مسافرت میکرد در شاهرود به دامنه کوهستان البرز رسید. ازین جا بعد به بیراهه زده از میان دره‌ها به ساری (شهر تیجن) وارد شد.

«فورستر» از آسیاهای بادی، که در شرق ایران مورد استعمال قرار میگرفته، شرحی نوشته است. بیش از ۱۶۰ سال قبل از او هم «فن پوزر» ذکر این آسیاها را نموده بود. این آسیاها در قلمرو اسلام از خیلی پیش معمول بوده و مسلماً اولین دفعه توسط صلیبیون به اروپا برده شده است. «کاو» Kauft («خسواف» Khwaf جمعیت بسیار داشت و ازین جا تجارت با هرات و مشهد و ترشیز (کاشمر امروز) بر قرار بود. اول دسامبر در «رویه خسواف» Rui Khwaf «برف شروع به باریدن کرد و هوا بقدری نامساعد شد که مسافرت اجباراً متوقف گردید.

دنباله راه از تربت (حیدری) در جنوب گذشته به ترشیز (کاشمر) منتهی شد. این شهر ازیک (سلطان آباد) قدیم و یک قسمت جدید تشکیل شده بود و تقریباً صد خانواده هندو در محله مخصوصی از آن سکنی داشتند.

پس از آن راه به سمت غرب میرفت. قسمت اول آن از سرزمینهای آباد و پس از آن در طول سه تا چهار منزل در جاهای بایر از «دورونا» Durroona («دورونه» Duruneh) و «تورونه» Towrone («خانه خودی» Khaneh Khudi) و «بیارجمند» Biardjumand

۱ - مثلاً در زمان «هابلیتسل» هنوز گورخر در مازندران و گرگان یافت میشد و در کوههای اطراف قزوین گویا گله‌های بزرگی ازین حیوان زندگی میکردند. و این مطلب را چهل سال بعد هم «موریه» Murier تصدیق کرده بود. ولی امروز محل نشوونمای گورخر در ایران منحصر به سرزمینهای دوردست اطراف کویر بزرگ و جنوب کویر لوت شده است.

عبور میکرد^۱. یک منزل قبل از آنکه به شاهرود برسد «فورستر» درین سرزمین متروک برخورد به یک جاده تجارتنی عمده که از تمام شمال خراسان در سمت غربی شرقی ادامه داشت. درین جا اومقدار زیادی استخوان فیل پیدا کرد که بنا بر روایتی از زمان نادرشاه باقی مانده بود.

در شمال دامغان و راه کلاته از کوه البرز عبور بعمل آمد. در شرح مسافرت «فورستر» از جنگلهای وسیع سر راه کرا را بحث شده است.

در اواخر قرن ۱۸ «س. ف. گونتر» S. F. Gunther Wahl نام تمام معلومات آن روز را در باره ایران جمع آوری کرد. نام تمام منابعی که در دسترس مؤلف قرار داشت برده شد. پس از آن از هر یک از ایالات ایران جداگانه صحبت کرد و یک فصل بخصوص به آنها و کوهها و دره‌ها و آب و هوا اختصاص داده شد. با وجود تبخرفوق العاده «وال» معذک در تشریحات او اشتباه بسیار دیده میشود زیرا بیشتر به مدارک کهنه و قدیمی متوسل میشد.

نقشه‌ای هم ضمیمه اثر او بود. در آن نقشه شمال غرب و جنوب غرب ایران به بهترین وجه ترسیم شده بود در صورتی که نقشه سمت شرق دائماً به اشتباه نزدیکتر میشد و غالباً از روی تصور صرف کشیده شده بود.

«وال» کوهستان ایران را جزو سلسله بزرگ «توروس» دانسته و قسمت شمالی را «آنتی توروس» و قسمت جنوبی را «هیپوتوروس» و میان این دورا «توروس» بمعنی اخص تشخیص داده بود. قسمت اخیر بعقیده او از کردستان تا زابلستان یعنی از وسط ایران امتداد داشته. «آنتی توروس» تقریباً شامل خطه آذربایجان و البرز و هیپوتوروس در امتداد چین خوردگی جنوب ایران واقع میباشد.

از پهناوری ایران بطور اجمال ذکری رفته است هر چند که وسعت این سرزمین از رودخانه‌هایی که در داخل آن سرچشمه میگیرند و در همین جا فرو میروند آشکار است. معرفی بهتری از وضعیت اطلاعات آن زمان از نقشه «آ. آروامیت» A. Arrowmith که در سال ۱۸۱۴ در لندن منتشر شده، بدست میآید.

۱ - «گابریل» در سال ۱۹۳۳ درین زاویه متروک و درعین حال زیبای خراسان در نقاط متعدد به خط سیر «فورستر» تلاقی کرده، و تا زمان مام بندرت مسافران غربی دیگر از آن عبور کرده بودند. از تذکراتی که داده معلوم میشود که «فورستر» در نقشه برداری عمومی تاجه اندازه کم اطلاع بوده زیرا چنین بیان کرده که برجستکی زمین در سمت شرق یعنی در «خانه خودی» از همه جا بیشتر است چون از یکطرف رودخانه‌ها بسمت جنوبی خلیج و از یکطرف به دریای خزر و قسمت شمالی خلیج فارس میریزند، در صورتی که در حقیقت تمام جریانات آب در داخله ایران فرو می‌رود.

به‌هنگام علناً بکمک قوای فرانسه برخیزد^۱.

بریتانیای کبیر مجبور بود جلوی این پیش آمد را بگیرد و لذا «مالکلم» را، که در سفر اول موفقیت حاصل کرده بود، مجدداً از هند به ایران اعزام داشت. ولی کمی پس از پیاده شدن او در خلیج واضح شد که نفوذ «گاردان» فوق‌العاده زیاد میباشد. «مالکلم» را به تهران راه ندادند و مجبور شد، بدون اینکه کاری انجام داده باشد، مراجعت نماید.

درین بین «ناپلیون» و «تسار اسکندر» صلح کرده بودند. فتحعلی شاه سخت ناراحت شده بود زیرا دیگر آمیدی به فتح مجدد گرجستان برای ایران باقی نمی‌ماند و موقعی که «هارفورد جونز Harford Jones» بعد از مأموریت دوم «مالکلم»، که با عدم موفقیت مواجه شده بود، نزد شاه آمد در سال ۱۸۰۹ مجدداً بین بریتانیای کبیر و ایران به عقد قرارداد منجر گردید و این قرارداد در مأموریت سوم «مالکلم» خاتمه پذیرفت. «جونز» برای نظارت دائمی سیاست ایران، در تهران باقی ماند تا اینکه در سال ۱۸۱۱ «گورادوسلی Gore Ouseley» به جانشینی او تعیین گردید. سه سال بعد بوسیله «الی Ellis» و «موریه Morier» یک قرار داد دوستی قطعی بین بریتانیای کبیر و ایران بسته شد ولی مفهوم آن در سال ۱۸۲۸ پس از جریان نامساعد جنگ باروسیه، که بضرر ایران تمام شد، قدری دچار تغییرات گردید. با آمدن واسطه‌های انگلیسی و فرانسوی در ابتدای قرن ۱۹ به ایران، فصل تازه‌ای در تاریخ اکتشافات کشور شروع شد. اعضاء سفارتخانه‌ها، که غالباً افسر بودند، به ایسران اعزام شدند. آنها مأمور بودند اطلاعاتی، که بדרך سیاست بخورد، جمع آوری کنند ولی این اطلاعات بیشتر از لحاظ جغرافیائی مورد استفاده قرار گرفت و مخصوصاً برای تهیه نقشه، مواد لازم را در دسترس گذاشتند. درین موقع نقشه برداری اصولی از ایران شروع شد ولی در ابتداء از تعیین یک شبکه راه تجاوز نکرد.

اخباری که اکنون راجع به کشور و اهالی ایران می‌رسید بکلی جنبه جدیدی داشت و می‌فهماند که بعضی از توصیفات قبلی تا حدی اغراق آمیز بوده است. ایران بهیچوجه آنقدر مرفه و پرجمعیت و آباد و صاحب قدرت، که در مغرب زمین تصور می‌کردند، نبود. «شاردن» و «تاورنیه» و «کلایویجو» و «اولناریوس» اعم از اینکه جواهر فروش یا سفیر بوده باشند بیشتر به شرح شکوه و ثروت دربارها و پایتخت‌ها اهمیت داده‌اند و غالباً از سر زمینهای پهناور خالی از سکنه، که ایران حقیقی را تشکیل می‌دهد، سخنی نگفته‌اند. با آنکه توصیفات آنها نسبت به جزئیات غالباً بسیار عالی بود ولی معذک آن قسمت‌ها که اطلاعات بیشتری از آن در دست است تا حدی خالی از قضاوت یکطرفه نبود. همچنین صرف نظر از بعضی مستثنیات همیشه همان سرزمینهای را دیدن کسرده بودند که سابقاً هم از آن بازدید بعمل آمده بود.

۱ - کمی قبل از هیئتی که با «گاردان» آمده بود، مصادف شد با سفارت «بن تان Bontemps». او یک نفر افسر فرانسوی بود و همان مأموریت «گاردان» را داشت. معاصر با «گاردان» «ژنرال رومیو Romio» مستقلاً از طرف دولت فرانسه به ایران اعزام شد ولی کمی بعد از رسیدن به تهران بطور مرموزی درگذشت.

قسمت دوم = عملیات تکمیلی

فصل هفدهم

جاه طلبی انگلیسها و فرانسویها

دنباله اکتشافات ایران بواسطه بسط وقایع سیاسی اساساً جلو افتاد. نقشه‌های بلند پرواز ناپلیون راجع به حمله به هندوستان، ایران را در ابتداء قرن ۱۹ با افق غرب بسیار نزدیک کرد. روسیه هم خیال حمله به هند را در سر می‌پیوراند و بریتانیای کبیر نگران شده بود، و این نگرانی بیشتر از آن جهت بود که قدرت انگلستان در هند کاملاً محکم نشده و انواع اشکالات آن را تهدید میکرد.

در نتیجه این موقعیت سیاسی عده زیادی عمال و دلال انگلیسی و فرانسوی در کشور شاهنشاهی سر بدر آوردند. فتحعلی شاه جانشین آغا محمد خان یعنی سرسلسله قاجاریه چند سال قبل درین کشور به تخت نشسته بود.

در سال ۱۸۰۰ «مالکلم Malcolm» انگلیسی ظاهر شد و با حکومت ایران توافق حاصل کرد مقدمه‌ای مربوط به اقامت اتباع انگلیس در ایران تهیه شود و در عوض قول داد در صورتی که ایران مورد حمله قرار گیرد از طرف انگلیس وسائل جنگی در اختیار این کشور گذارده شود. ولی موقعی که شش سال بعد یکنفر واسطه فرانسوی به نام «ژوبرت» Jaubert به تهران آمد و از طرف دولت فرانسه وعده داد که در صورت تجاوز مجدد روسیه به گرجستان از دولت ایران حمایت کند، شاه از بریتانیای کبیر روگردان شده اتحادی با فرانسه بست، در سال ۱۸۰۷ یک هیئت بزرگ نظامی فرانسوی تحت سرپرستی «ژنرال گاردان Gardane» به ایران آمد تا لشکر شاه را تعلیم بدهد و در صورت حمله

اما از این به بعد نقشه تمام قسمتهای کشور را مورد مطالعه قرار داده حتی المقدور سعی شد نقشه جامعی از تمام ایران ترتیب دهند. مخصوصاً اکتشافات همراهان «مالکلم» بسیار سودمند واقع شد. عمده ترین مسافرتهای آنها در ایران (در نقشه صفحه ۱۹۰ بعد) ترسیم شده است. بطوریکه مشاهده میشود بیشتر جادهها از سرزمینی میگذشت که تا حال اصلاً و یا اقل از زمان اسکندر بعد دیگر مورد عبور و مرور واقع نشده بود.

«ج. مالکلم» خود در درجه اول تاریخ کشور را وجهه همت قرار داد و اثر او راجع به این موضوع تا قبل از انتشار کتاب «سایکس Sykes» تنها مرجع محسوب میشد. «مالکلم» خاطرات خود را در ایران در کتابی بنام «طرحهای ایران Sketches of Persia» جمع آوری کرده که شامل معلومات عمیقی راجع به روحیه ایرانی میباشد. راههایی که «مالکلم» وستادش در موقع مسافرت از بوشهر به تهران و تبریز و کرمانشاه پیمودند فقط در قسمت شمال غربی ایران غیر عادی بود، و این درموقعی بود که اواز تبریز به جنوب از طریق «سانه» که سندیج فعلی باشد میخواست خود را به شاهراه کرمانشاه برساند و اجباراً از «اردلان» که در آن زمان يك منطقه وحشی و غیر قابل عبور کردستان بود، عبور کند^۱.

سلسلههای کوه که روی هم سوار و مانند برج بنظر میآید و در سمت غرب «سانه» (سندیج) از جنگلهای بلوط مستور بود پشت سر هم پدیدار میشد ولی بلافاصله از نظر دور شده جای خود را با سرزمینهایی، که در دره واقع بود، عوض میکرد. درین درهها چادرهای ایلات بطور پراکنده برپا بود. درین تنگههای محفوظ، آبادی و ساختمان به ندرت دیده میشد.

«مالکلم» وضعیت ایلات کرد را، که درست مطابق دوهزار سال قبل زندگی میکردند، بخوبی شرح داده^۲. این اشخاص از هر چه که رفاه و آسایش بدنبال داشته باشد گریزان بودند. «سانه» که آبادی عمده اردلان محسوب میشود، شهری کوچک و فریبنده و مملو از باغهای میوه بود. در وسط این محل در بالای تپه مرتفعی قصر مجلل و مهم والی، که تقریباً مستقل میباشد، واقع بود. دربار والی در آنجا تشکیل مییافت و با زیردستان خود بیشتر مانند یک پدر رفتار میکرد تا اینکه حکمران جا بر.

۱ - «بعقیده» «مالکلم» در سال ۱۸۰۸ ژنرال فابریه Fabrier فرانسوی از راه تبریز به «سانه» (سندیج) رفته ولی راجع به مسافرت خود چیزی ابراز نداشته است. ده سال بعد یعنی در سال ۱۸۱۸ «ژ. کورمیک J. Cormick» که بعنوان پزشک برای معالجه والی به «سانه» خوانده شده بود از راه نسبتاً شرقی تری از طریق «کرفتو Kereftu» رهسپار شد. راجع به راه بین سندیج و همدان، که از سطوح مرتفع و کم جمعیت و دره های وسیع عبور میکرد، اطلاعات اروپا نامدت زیادی فقط محدود به روزنامه مسافرت «کینئیر Kinner» بود. «بلینو Bellino» همقطار «ریچ Rich» در سال ۱۸۲۰ ازین راه عبور کرده و لسی قبل از آنکه بتواند نتایج مسافرت خود را منتشر سازد در نتیجه تب از دنیا رفت.

۲ - نه اشعه تمدنی که ایران را در زمان انوشیروان نورانی کرده و نه آنکه ایالات مجاور عربستان و ترکیه در زمان معروفترین خلفا فرا گرفته، هیچکدام در هیچ زمانی به این کردستان غیر متمدن نتا پیده بود. در صورتی که آنها بلافاصله در نزدیکی تیسفون و بغداد هم زندگانی میکردند.

توقف هیئت اعزامی «مالکلم» در کرمانشاه باعث شد که بیستون و طاق بستان را بهتر در نظر گرفته تشریح دقیقتری از آن بعمل آورند. این بناهای یادگار را قبلاً در مغرب زمین میشناختند. مخصوصاً طاق بستان توجه مسافران را بخود جلب کرده بود^۱.

عمال «مالکلم» همچنین به لرستان، که در جنوب جاده کرمانشاه واقع است، مسافرت کردند. این ایالتی است پر آب و کوهستانی که آتیه درخشانی میتوان برای آن پیش بینی کرد. اهالی آن بسیار جسور و در تمام سال در سیاه چادر زندگانی میکنند. در طی این راه به هیچ شهری بر نخوردند فقط گاهگاه روستاهای پراکنده ای بنظر میآید. سروان «فر دیک» اولین اروپائی بود که به آبادی عمده آنجا یعنی خرم آباد وارد شد. «گران Grant» کاشف بلوچستان و «فودرینگام Fotheringham» تا پشتکوه پیش رفتند و در نتیجه اوضاع و احوال مخصوصی، که سی سال بعد «لایارد Layard» شرح آنرا بیان کرده، آنها توسط کلبعلی خان که یکی از اعضاء خانواده سلطنتی بود بقتل رسیدند.

از سوزیانیای قدیم (خوزستان)، که وضعیت جغرافیائی و تمدن آن بیشتر شبیه به سرزمین گود اطراف دجله میباشد تا به فلات مرتفع ایران، «ژ. م. کینئیر Kineir» و «و. مونت آیت W. Monteith» دیدن کردند. آنها اولین کاشفان زمان جدید بودند که از این سرزمین اطلاعات بیشتری داده اند.

مسافرت آنها در امتداد ساحل خلیج از بوشهر تا بصره در سال ۱۸۱۰ شروع شد^۲ در

۱ - «تاورنیه» در حجاریه های طاق بستان نقوشی شبیه بکشیشان پیراهن بلند، که ظرفهای بخور مقدس هم در دست داشته اند، بنظر آورده است. اولین اطلاع قابل توجهی که از قلم يك نفر مغرب زمینی تراش کرده ظاهر آن است که «پاتر امانوئل دوست آلبرت Pater Emanuel de St. Albert» معاون خلیفه گری بغداد در سال ۱۷۴۳ داده بوده. پس از او «اوتر Otter» از طاق بستان خبر داده بود. پس از «ایوس Yues» که فقط مسموعات خود را راجع به نقوش حجارها نوشته «آب بوشان Abé Bouchamps» پیدا شد که اولین رونوشت آن خطوط ناشناس توسط او به اروپا آمد. در موضوع این مطلب خاورشناس دیگری بنام «س. دوساسی S. de Sacy» تحقیقات بعمل آورد و توضیح داد که آن خطوط «بهلوی» میباشد و مفاد آن را کشف و چنین یافت که سازنده آن مجسمه های یادگاری ساسانیها بوده اند. بعدها «اولیویه Olivien»، ولو بطور ناقص، طرح حجارها را کشیده و بیرون داد. راجع به اولین نقوشی که با طبیعت تطبیق میکرد باید خود را مدیون «کرپورت Ker Porter» دانست.

۲ - بنافصله کمی پس از چند سال مساحی اساسی سواحل و جزائر خلیج شروع شد. میراث پرتغالیها و هلندیها، که غرب رامدیون نتایج جغرافیائی خود نموده، به انگلیسها رسیده بود. در ابتداء قرن ۱۸ «ج. تورنتون J. Thornton» و «ج. فرند J. Friend» و غیره در آبهای ایران و عربستان مشغول کار بودند. نتایج عملیات آنها و «کامپنر» باعث کمک فکری به «دانویل» شد. باعث ترقیات بعدی نقشه های «نیپور» و کشفیات انگلیسی مخصوصاً عملیات «مک کلورن Mc. Cluer» در نیمه دوم قرن ۱۸ بود. فصل تازه ای در کشفیات ساحل در ۱۸۰۹ شروع شد یعنی موقعی که شرکت انگلیسی «هند شرقی» برای مبارزه با دزدان دریائی در خلیج داخل عملیات نظامی گردید. دوازده سال بعد، از بمبئی يك هیئت علمی به آبهای ایران اعزام شد تا سواحل را از لحاظ نجومی و هندسی مساحی نماید. شبکه مثلثات مربوط بهم راکه افسران جسور نیروی

نتیجہ این مسافرت معلوم شد کہ این سرزمین مسطح ساحلی، کہ بوسیله رود «تاب» و «جراحی» و «کارون» مشروب میشود، آنطور کہ تا بحال تصور میکردند حاصلخیز و دارای مزایع برنج و گندم و نخلستان نبوده بلکه قسمت اعظم آن شن زار و باتلاق و بایر میباشد. صحرائی کہ از ناحیہ بندردیلیم تا «دراک» (فلاحیہ) گسترش یافته، فقط درھندیمان و معشوردارای آب آشامیدنی بود و مخصوصاً در تابستان در م. وقع وزیدن طوفان شمال غربی عبور از آن بسیار خطرناک میشد. چندین قبر مسافران مصیبت زده در کنار جاده بہ چشم میخورد.

چون از طرف اهالی بومی، کہ بہ خارجیها با نظر عداوت مینگریستند، تحت فشار قرار داشتند لذا مسافرت خود را برخلاف جریان کارون بسمت اہواز ادامه دادند. این شہر بہ یک آبادی محقری، کہ متھا ۷۰۰ نفر جمعیت بیشتر نداشت، تبدیل شدہ بود. پس از آن از شوشرا کشفیات بعمل آمد. این شہر قدیم پرطمطراق شاپور دوم در روی جزیرہ ای، کہ بین دوازوی رود کارون تشکیل شدہ، واقع بود و در زمان «کینٹیر» و «مونت ایت» یکی از آبادترین شہرہای ایران بحساب میآمد. بناہای نادر آن، کہ قسمتی ہم دوطبقہ و از سنگ و مرتفع ساخته شدہ، زیر زمینہای گود و خنکی داشت کہ در صخرہ ہا کنندہ بودند. اولین باری بود کہ غریبہا از پلہای شہر و وضعیت پیچیدہ سدا و سوراخہا و آب نماہای جالب توجہ آن، کہ بعدہا مورد تفسیرات مختلف قرار گرفت، بازدید بعمل آوردند. پس از آن بہ دزفول آمدند. درین جا چیز جالبی بہ چشم مسافران نخورد مگر پل عظیمی کہ شاپور دوم بر روی «آب دز» ساخته و دارای ۲۲ دمنہ و پایہ و تخته سنگہای بزرگ مکعب بود.

در پایان از شوش (سوزا) ہم دیدن کردند و «کینٹیر» و «مونت ایت» در آنجا بہ خرابہای عظیمی مصادف شدند. ہمہ جا را گودال و تودہ ہای آوار فرا گرفته و پارہ ہای آجر و تیلہ ہای رنگارنگ زمین را مستور کردہ بود. در این خرابہ متروک همچنین تخته سنگہای عجیبی پیدا میشد کہ با خطوط و صور انسانی و حیوانی منقوش بود. در باتلاقہای اطراف گویا تعداد زیادی شیر مسکن داشت و از ترس آن حیوانات وحشی و حملہ بومیہا انگلیسہا مجبور بودند شب خود را در شوش در داخل چہار دیوار بنائنی، کہ گنبد داشت، بسر برند. این ساختمان از بناہای اسلامی و بمقبرہ دانیال مشہور بود.

← دریائی بیٹی در آن زمان از شکل تمام سواحل دور افتادہ و بدون سایہ و جزائری کہ مقابل آن واقع بود بامداومت خستگی ناپذیر آنہم در آب و ہوا ی کشندہ، ترتیب دادند توسط «ج ہورسبورگ» J. Horsburgh. در مجموعہ ای بمعرض فروش در آمد و منجر بہ تہیہ نقشہ ای از خلیج گردید کہ در زمان خود بسیار دارای مزیت بود.

۱ - بموجب نقشہ «لاپی» Lapie کہ ضمیمہ اثر «ژوبرت» و «سپاخ» میباشد، و نام آن «نیاتات مصور آسیائی Illustration es Plantarium Orientalium» پاریس ۱۸۴۲-۴۳ است «آ. میشو» A. Michaux. گیاه شناس فرانسوی، کہ قبلاً ذکرش بمیان آمد، یک ربع قرن قبل از «کینٹیر» و «مونت ایت» در راہ ساحلی معشور و ہندیان عبور کردہ است.

۲ - در موقعی کہ «کینٹیر» و «مونت ایت» در ایران مشغول کشفیات بودند در رین دانشمندان غرب این اختلاف عقیدہ در گرفتہ بود کہ آیا شوشتری یا شوش همان محل سوزای قدیم باید در نظر گرفتہ شود یا نہ. این جدال بالاخرہ پس از چہل سال توسط «لوفتوس» Loftus، بہ نفع شوش خاتمہ پذیرفت.

«کینٹیر» و «مونت ایت» شرح خط سیر اسکندر بہ شیراز را ہم بیان کردہ بودند و این همان راہی است کہ شاید «ادووریش فن پوردنونه» ہم از آن عبور کردہ بود.

بیان چگونگی این راہ امروز فقط ارزش تاریخی دارد زیرا اولین گزارش مشہودی است کہ از قلم غرب، راجع بہ سرزمینی کہ تا زمانہای جدید ہم دچار معماہای فراوان بود، جاری گردیدہ است، کوهستان بین بہبہان و شیراز را مسافران تقریباً بکلی خالی از سکنہ یافتند کہ فقط دستہ ہای راہزن در آن پرسہ میزدند. فقط یک راہ وجود داشت کہ آنہم در زمستان تقریباً غیر قابل عبور بود و از وسط درہ ہای تنگ و پرتگاہا میگذشت. نزدیک فہلیان انگلیسہا بہ «حلقہ سفید» رسیدند. این مکان بر روی صخرہ ای قرار داشت کہ عمودی بر جا ایستادہ و از ہمہ طرف سرازیری بود. راہ این قلعہ، کہ در سنگ تراشیدہ شدہ بود، توسط دو برج و یک دروازہ محافظت میشد و انسان را روبہ بالا ہدایت میکرد. در دنبالہ راہ یک گردنہ سختی بہ نام «کتل سہراب Cotuli Suereab» پیش آمد کہ بعقیدہ مسافران باید قاعدہ «درازہ» ایران برای یونانیہا، بودہ باشد. در شیراز «کینٹیر» و «مونت ایت» پس از مسافرت پرمخاطرہ و موقیبت آمیز خود بہ دستہ «مالکلم» ملحق شدند.

از مسافر تہائی کہ در زمان ما موریت «مالکلم» در فارس بعمل آمدہ مسافرت «ستوان سنود گراس» Snodgrass قابل ذکر میباشد.

بین شوش و شیراز او یک دور طولانی بہ سمت جنوب زده اطلاعاتی از فیروز آباد ہمراہ آورد. این شہر همان «غور Gur» (خورد) یا «جور» قدیم میباشد کہ از طرف ہخامنشی ہا ساخته و بعدہا توسط ساسانیہا تزیین شدہ و در قلب سرزمین قشقائی واقع است. اردشیر بابکان در آنجا یک قصر و یک آتشکدہ بزرگ بنا کردہ بود و در نزدیکی خرابہ ہای این بنا هنوز آثار یک قلعہ و حجاری زمان ساسانیہا بر جا میباشد.

۱ - از «قلعہ سفید» کہ تصور میشد غیر قابل تسخیر و دارای حجاریہای نامفہوم باشد، در سال ۱۸۱۰ ستوان «ماکدونالد» بالا رفت و مشاہدات خود را در اختیار «مالکلم» گذاشت. ۲ - تا آنجا کہ من میدانم اولین مغربی کہ از فیروز آباد دیدن کرد «اسکوت وارینگ» E. Scott Waring. انگلیسی بود کہ جزو ہیئت «مالکلم» محسوب نمیشد و در سال ۱۸۰۲ در ضمن یک مسافرت اتفاقی کہ از شوش بہ شیراز میگردید در موقع مراجعت بہ فیروز آباد آمد کہ در آن موقع شہر مورد توجہی بود و بہ فساد اخلاق اهالی خود شہرت داشت. بنا بر اظہار «وارینگ»، محیط شہر بہ اندازہ شیراز ولی خانہ ہایش مخرو بہ بود او از آثار قدیمہ آنجا سخنی نگفتہ. بطوریکہ بعداً خبر دادہ شدہ در سال ۱۸۱۱ «داریس تددی» D'Arcy Todd. بعنوان عضو ہیئت «گور اوولی» Gore Ouseley از فیروز آباد دیدن نمودہ بود. «دوپر» Dupré ہم در موقع مراجعت از شوش بہ شیراز در سال ۱۸۰۸ از فیروز آباد دیدن نمود.

یک ربع قرن بعد با «اوتو الوی» Aucher Eloy منفرد و در سال ۱۸۴۰ با «فلاندن» Flandin، و «کوست» Coste در خرابہ ہای آن شہر قدیمی مصادف میشویم. در نیمہ دوم قرن ۱۹ مسافران متعددی از قبیل «کیٹ آبود» Keith-Abod، در سال ۱۸۵۰ «ستلس» Stolze، در ۱۸۷۵ و «شتاک» Stack، در ۱۸۸۱ و «مادام دیولافوا» Dieulafoy، در ۱۸۸۱ از فیروز آباد عبور کردند.

کینٹیر و مونت ایت

از دو نقطه « فازا Fasa » و « داراب » (دارابگرد) ، با آنکه بعدها توجه بسیاری بسوی خود جلب کردند ، همراهان « مالکلم » بازدید بعمل نیاوردند .
یکنفر ایرانی بنام « محمد علی گنجوی » از راههای ناشناس شمال شرقی ایران عبور کرد و نسبت به « مالکلم » مصدر خدمات ذقیمتی گردید . راه کاروانرو دامنه کوه « جغتای » از طریق سبزوار ، در جنوب هردو جاده‌ای که او بین تهران و مشهد انتخاب کرد ، واقع بود . راهی را که « گنجوی » از طریق جاجرم و نیشابور و مشهد طی کرده مسلماً با راهی که « کلایجو » پیموده ، یکی بوده است .

صرف نظر از راهی که یکی دیگر از همراهان ایرانی « مالکلم » بین طیس (گلشن) و کرمان از آن عبور کرده و تعیین آن هم از روی صحت میسر نمیشود ، در آن زمان کویرلوت را فقط از طریق یزد می‌پیمودند ؛ این راه را « Ch. Cristi » شجاع ، که دو سال بعد در جنگ « آسلان دوز » کشته شد ، در سال ۱۸۱۰ در موقع مسافرت خود از هرات و « خواف » به یزد و اصفهان ، و « محمد صدیق » ، که ده سال قبل از شیراز بمشهد میرفت ، و راجع به خط سیر خود به « مالکلم » اطلاعاتی داده بود ، در پیش گرفتند . روزنامه سفر « کریستی » راجع به توقفگاههای بین راه و وضعیت آب در صحرا حاوی بسیاری اطلاعات قابل اطمینان بود و پس از مرگ او توسط « H. Pottinger » منتشر گردید .

این مسافر ، که بمناسبت اولین اکتشاف بلوچستان نقش مهمی را بازی کرده بود ، در ایران مرکزی تا شیراز خط سیر جدیدی را در پیش گرفت .

از کرمان از طریق « کله آقا Killahé-Agha » که « بهرام آباد » (رفسنجان) فعلی باشد ، به « پاه کله Pah Killah » (پای قلعه) مسافرت بعمل آمد . این قلعه بر روی یک بلندی سنگی واقع است . پس از آن از پرتگاهها و گردنهها گذشته و بعد از طی دو منزل به شهر « مینان Meenan » (میمند) ، که مرکب بود از ۳۰۰ الی ۴۰۰ غار ، که در بدنه کوه حفر شده ، رسیدند . پس از طی یک روز دیگر راه « پوتینگر » به « شوهره بابیک Shuhré Babie » (شهر بابک) رسید که ظاهراً همان « شهاوک Schehavak » (مارکو پولو) میباشد . این شهر یک زمانی از زیباترین شهرها بحساب میآمده ولی اکنون بکلی مخروبه شده بود . شهر بابک ، که بواسطه باغهای میوه‌اش در تمام ایران مشهور بود ، از کرمان و شیراز و یزد یک اندازه فاصله داشت و تجارت دو شهر اخیر با بندرعباس تا چند سال پیش هم از طریق شهر بابک انجام میشد .

۱ - راه کرمان تا شیراز از طریق سعیدآباد (سیرجان) و نیریز که در جنوب خط سیر « پوتینگر » واقع است در سال ۱۸۷۲ . « O. St. John » شرح داده بود . راه تا سعیدآباد در سال ۱۸۳۱-۳۲ یکنفر گروهبان انگلیسی بنام « R. Gibbons » که در سپاه ایران خدمت میکرد ، طی کرده بود . او برای سرکوبی بلوایی از آذربایجان به کرمان اعزام شده بود ولی از شرح راه جز اطلاعات خشک چیز دیگری بیان نکرده است .

۲ - ۲۱ سال بعد از « پوتینگر » « ر. جیبونس » که شرح قبلاً ذکر شد ، به شهر بابک آمد . او نسبت به « پوتینگر » از کرمان راه جنوبی تری را از طریق تنکه « خان سرخ Khane-e-Surkh » ←

در « رباطه » ، که در سرحد کرمان واقع است ، و « کوراه Kurrah » (هرات خوار) (خوره) مجبور بودند از کویری طولانی عبور نمایند . در « هرات خوار » (خوره) که ، آبادی تمیزی میباشد و دارای بازار مرتبی است ، احتمال دارد « پوتینگر » با خط سیر « وارتما » برخورد کرده باشد .

دنباله راه بسمت غرب از سرزمین تعجب آورو زیبای « خوانسار » ، که دارای دره و ماهورهای سرسبز و خرم بود ، میگذشت . خوانسار دوست داشتنی‌ترین نقطه‌ای بود که « پوتینگر » در ایران دیده بود . او یازده روز پس از حرکت از کرمان رسید به جلگه « بند امیر » که از همه طرف آن نهرهای آب جاری بود . در تمام طول مسافرت خود ، که بیش از ۱۵۰۰ میل راه میشد ، یعنی از ساحل دریای عمان تا بند امیر « پوتینگر » هیچ جا آب روانی ندیده بود که اقلان تازانوی اسب عمق داشته باشد .

از تمام مسافرت‌هایی که « مالکلم » باعث آن شد ، سفر بلوچستان ایران قابل توجه‌تر بود زیرا اینجا سرزمینی بود که تا آن زمان هیچیک از غربیها جز بطور مبهم و در نتیجه روایات بومیهای بی‌سواد یا بر طبق اظهارات مورخان قدیمی زمان اردو کشی‌های اسکندر ، از آن اطلاعی نداشتند . قابل توجه آنکه از زمان اردو کشی یونانیها تا ابتداء قرن ۱۹ هیچ مسافر غربی به سرزمین کوهستانی جنوب شرقی ایران نزدیک نشده بود و فقط باید خود را مدیون نقشه عاقلانه « مالکلم » دانست که اکنون مغرب زمین اطلاعات تازه‌ای از این قسمت کشور ایران بدست آورده بود .

« سایکس Sykes » بعد از اسکندر « پوتینگر » را اولین کاشف اروپایی بلوچستان نامیده . تا آنجا که موضوع مربوط به ارتفاعات بلوچستان ایران میباشد من تصور میکنم این خدمت را باید به حساب « و. پ. گرانٹ W. P. Grant » بدبخت نوشت که در سال ۱۸۰۹ برای کشف امکان برقراری خطوط ارتباطی بین ایران و هند به بلوچستان اعزام شده و از گواتر gwator « باجسارت فوق‌العاده به داخل کشور مسافرت نمود .

ضمن دوبار عبور او از بلوچستان ، که از ساحل تا بمپور از جهت جنوبی انجام گرفت ، طبیعت آن سرزمین را که هر لحظه بیشتر کوهستانی میشد بائیات رساند . خط فاصل آنها در خط سیر « گرانٹ » مطابق با ارتفاع ایالت « لاشار » بود ولی او هنوز اطلاعی از سرزمین گود و بدون درو « جنموریان » نداشت و تصور میکرد رودخانه‌هایی که بسمت شمال جریان دارند ، در خلیج « پیریزند » « گرانٹ » شکافته‌ای را که توسط آب درین سرزمین احداث شده به تفصیل شرح داده و میگوید در تابستان خشک ولی در زمستان به جو بیارهای دلفریبی تبدیل میشوند . او در ضمن راه هم به دره‌های بی‌آب و علف و هم حاصلخیز برخورد و ندرتاً بایی آبی مواجه گردید .

بیشتر آبادیها در میان نخلستانها واقع بودند . اهالی عبارت از ایلات مختلفی بودند

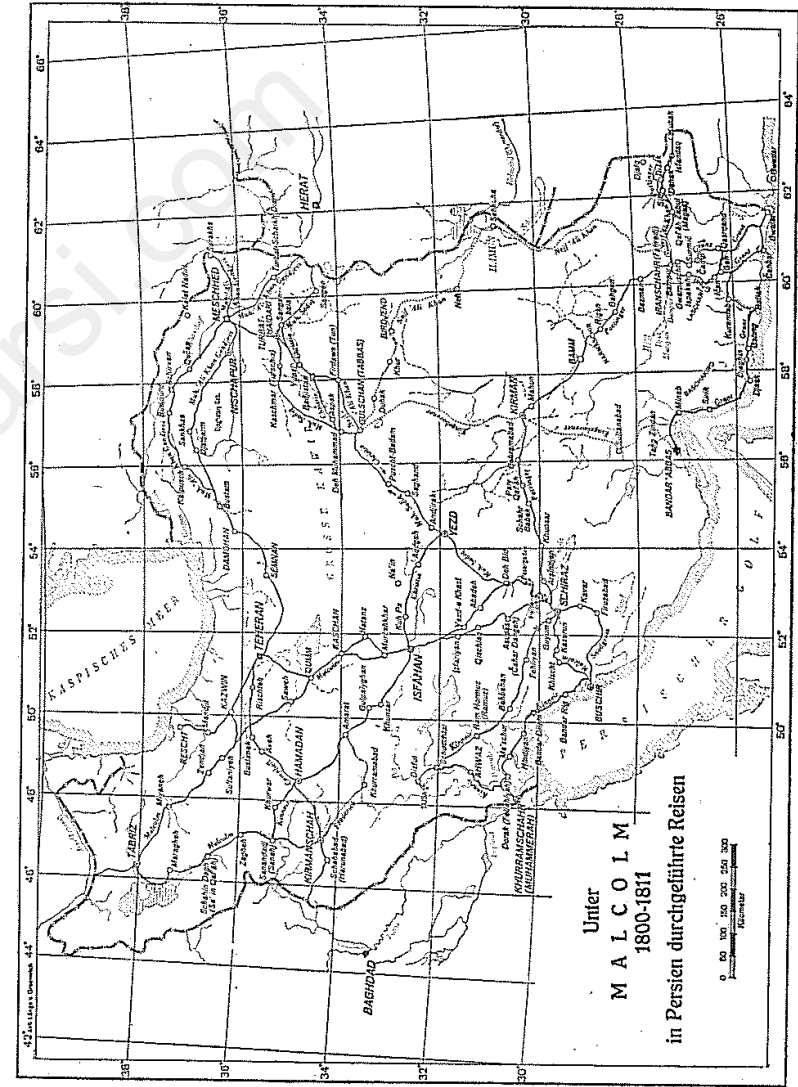
→ در پیش گرفت . از شهر بابک تا هرات خوار (خوره) خط سیر « جیبونس » باره متقدما نش منطبق بود و پس از آن بسمت شمال غرب روبرو « بوانات » و « ده بید » متمایل و در آنجا به شاهره اصفهان واصل گردید .

که هر يك رئيس مستقل داشتند. در داخلهٔ کشور در آبادیهای نزدیک بهم و در ساحل دسته - های پراکنده در کلبه‌هایی که از ترکه ساخته و با حصیر پوشیده شده بود، زندگی میکردند. اولین نقطهٔ بزرگتری که «گرانت» در ضمن مسافرت خود از ساحل به خشکی در بستر سنگی رودخانهٔ «خواجو» دید «قصر قنده» بود که قلعه‌ایست کاهگلی و دارای تقریباً پانصد کلبه و ذخیره آب بسیار و گندم و برنج و نخلستان. از این‌جا به سمت شرق از راه «گه» «Geh» سر بالا و سر پایین میرفت به «کج Kedj» که در آن زمان بزرگترین آبادی تمام منطقه بود. «گرانت» پس از طی پنج روز راه به «بمپور» رسید. جاده از «ایچان» میگذشت و «گرانت» آن را «هیشان» نامیده بود. قبل از رسیدن به بمپور از یک قسمت خاکی عبور کردند. در موقع مراجعت به جنوب، در شمال «چامپ» از گردنه‌ای گذشتند و پس از آن به درهٔ «خواجو» وارد شده به قصر قنده و از طریق «گه» به چاه بهار وارد شدند.

«گه» مبدأ سایر مسافرتهاى «گرانت» هم بود. در ضمن آن مسافرتها او به سرزمین «کازوان» آمد و این همانجائی است که در اواخر قرن «گریوز Graves» در آنجا مقول شده بود. شاهزادهٔ جاسک در «سیریک Sirik» منزل داشت و این آبادی عبارت از یک قلعهٔ بزرگ بود که تقریباً دارای ۶۰۰ کلبه بود و شش میل از ارتفاعات «بورکوند Burkund» فاصله داشت. «گرانت» اولین غربی بود که تمام «بیابان»، یعنی سرزمینهای ساحلی بین جاسک و میناب، را زیر پا گذاشت و در بندر عباس به مسافرت پر مخاطرهٔ خود خاتمه داد. یک سال بعد از «گرانت» «ه. پوتینگر» سفر خود را که از مسافرت «گرانت» کم مخاطره‌تر نبود شروع کرد. موقعی که «مالکلم» خود را برای انجام دومین مأموریت به تهران آماده میکرد، او «گریستی» را وطلب شدند در ایران خط سیری از طریق بلوچستان، که تا آن زمان کشف نشده بود، پیدا کنند و لذا از «زون میانی Sonmiani»، که بندر کوچکی است در غرب «کراچی Karachi» بسمت کلات و نوشکی حرکت کردند. در اینجا آن‌ها از یکدیگر جدا شدند، «گریستی» از سمت شمال از صحرائی «هلمند» به هرات رهسپار شد در حالی که «پوتینگر» راه جنوب را در پیش گرفت. خط سیر او در قسمت شمال شرقی بلوچستان ایران واقع شد.

پس از عبور از منطقهٔ سراوان Saravan «مساعی پوتینگر» برای یافتن یکنفر بلدرد «سرحد Sarhadd» بی نتیجه ماند و مسافرت خود را از طریق «کالاگان» یعنی سمت جنوب «جالق Djalg» ادامه داد. راجع به «سرحد» بطوریکه بعداً شرح داده شده ۷۵ سال بعد از «پوتینگر» تازه «جیننگس Jennings» توانسته بود توضیحاتی بدهد او اول از سرزمین پر جمعیت درهٔ دیرك Dizak عبور کرد و بعد از منطقهٔ کوهستانی خالی از سکنه به جلگهٔ «زیب» وارد شد. بعد از آنجا از گردنهٔ سختی گذشته به شهر کوچک «ماگاس Mugas» (مغزه

۱ - در سال ۱۹۲۸ «گابریل» از «سیریک» دیدن کرد. این نقطه دارای بزرگترین نخلستانها بود ولی تبدیل به يك آبادی بی‌اهمیتی شده بود. «بورکوند» نام تحریف شده «بشاگرد» است و آن نقطه‌ایست کوهستانی و بدون راه و بعدها برای هرگونه مسافرت سد بزرگی محسوب شده و این اولین دفعه‌ایست که یکنفر اروپائی اسمی از آن برده است.



نقشهٔ خط سیر هیئت (مالکلم) در ایران
سال ۱۸۰۰ - ۱۸۱۱

Mughsee « که امروز «قلعه زابل» نامیده میشود ، رسید. و در آن سمت این آبادی به راهی که بیشتر از بستر رودخانه‌ای، مستور از گیاهان انبوه، عبور میکرد. و از آنجا به « آبتار Abtar » (هوفتور Haftur) و «فهرج» (پاهورا Pahura)، که ایران شهر و بمپور باشد، رسید. و درین جا با راهی که «گرانته» در پیش گرفته بود ، تلاقی کرد .

«بمپور» دهکده مفلوکی بود که حصار سابقش فرو ریخته و هیچگونه نخلستان یا اراضی قابل کشت و ذرع در اطراف آن دیده نمیشد. این قلعه بالای يك تپه خاکی واقع و بعقیده «پوتینگر» با اندازه کافی مستحکم بود که بتواند در مقابل هر گونه حمله احتمالی که بعمل آید، مقاومت نماید .

پس از طی سه روز راه، از نقطه کم آبی که در بستر رود «کاسکین Kaskin» واقع بود، «پوتینگر» بدهکده «بازمان Bazman» رسید که واقع در دامنه جنوبی یکی از مرتفعترین کوهستانهای جنوب ایران است. این واحه، که يك چشمه آب گرم در آن میجوشید ، گویا در ابتداء قرن گذشته خیلی پر جمعیت تر از امروز بوده و «پوتینگر» ۱۵۰ خانه سنگی در آن شماره کرده بود، او همچنین اطلاع حاصل کرده بود که در بازمان یا در نزدیکی آن در زمان قدیم يك شهر پارسی وجود داشته است^۱.

در آن سمت «بازمان» اواز يك راه سخت کویر در شمال سلسله «بازمان» از طریق چشمه شور بین «گهگان Gehgan» و «دیگان» به سرزمین پرمیوه «نرماشیر» رسید. «پوتینگر» موقعیت و حدود نرماشیر را شرح داده و میگوید اهالی آن از ترس حمله بلوچهای «بمپور» یا «سرحده» دائماً در حال اضطراب بسر میبردند. «پوتینگر» اشتباهاً تصور کرده بود که قتل سمت جنوب نرماشیر از برف ابدی مستور میباشد .

در «بم» که «پوتینگر» چند روز بعد به آنجا رسید ، به او نقطه‌ای را نشان دادند که لطفعلی خان بدبخت را در آنجا دستگیر کرده بودند . درین جا به امر آغا محمد خان فاتح بیدادگر ، هرمی از جمجمه باوفاترین دوستان آن آخرین پادشاه سلسله زند برپا کرده بودند. این شهر سخت مستحکم بود و يك دروازه بیشتر نداشت.

در کرمان، که در زمان «پوتینگر» هنوز کشفیاتی از آن بدست نیامده و از زمان مسافرت «مارکوپولو» جز اطلاعات بسیار مختصر چیزی بگوش نخورده بود ، قسمت خطرناک مسافرت او به پایان رسید. در این جا به راههایی ملحق شدند که قبلاً هم کاشفان دیگر از آن عبور کرده بودند. از آن زمانی که به خاک ایران وارد شدند تمام راه از سرزمینهای جدید میگ گذشت .

تا نیمه دوم قرن ۱۹ گزارش «گرانته» و «پوتینگر» تقریباً تنها منابع اطلاعات راجع به بلوچستان محسوب میشود. اولین بار بود که غرب يك خط عرضی از جنوب ایران واقع در شرق بین بندرعباس تا کرمان بدست آورد. «پوتینگر» بطور جامعی شرح آن سرزمین

۱ - در ۱۹۳۷ «گابریل» که از سمت غرب میآمد ، در نزدیکی «بازمان» يك سد سنگی طولانی و بقایای يك آبادی مخروبه‌ای یافت که در افواه مردم به «قلعه گوران Gouran» که صحیح آن «قلعه گیوران Giouran» (یعنی قلعه بیدین‌ها) معروف بود.

را هم مجسم کرده بود. در بسیاری از موارد هم او به قول معتمدان اکتفا کرده طبعاً تشریحات او بایستی ناراسا بوده باشد. «پوتینگر» در تعیین شجره و اطلاعات خانوادگی شاهزادگان بلوچ مخصوصاً يد طولانی داشته است .

در انتقاد از عملیات «پوتینگر» باید ذکر شود که در تعیین خطوط سیر او غلطهای فاحش راه یافته و نقشه‌های او راجع به بلوچستان در بعضی موارد کاملاً مغلوط میباشد . باید چنین فرض کرد که یا قطب‌نمای «پوتینگر» درست میزان نبوده یا اینکه خود او دقت کافی در طرح‌های خود بخرج نداده بوده. در هر صورت موقعیت بعضی از نقاط نسبت بیکدیگر مانند بمپور به «ایران شهر» کاملاً معکوس نشان داده شده و بعضی از ارتفاعات مانند «کوه برگ Kuth-e-Birg» واقع در نزدیکی «قلعه زابل» نسبت به جهت حقیقی بطور عمودی ترسیم و سلسله کوه‌های متوسطی تجسم داده شده که فقط زائیده تصورات خود او میباشد .

باید مسئولیت غلطهایی را که در نقشه برداریهای «پوتینگر» پیش آمده ناشی از اشکالات مسافرتی ماجراجویانه او دانست. «پوتینگر» در لباس یکنفر زائر مسلمان با عجله از سرزمینی که دزدان آن را تهدید میکردند عبور مینمود در حالیکه مقدرات او فقط به حسن مهمان نوازی مردمان غریبه بسته بود. او غالباً با کمال مهارت شبها مسافرت میکرد و برای مشاهدات خود هیچ وسیله‌ای جز يك قطب‌نمای کوچک چیزی همراه نداشت و آن را هم مجبور بود محرمانه مورد استعمال قرار دهد زیرا از کشف مطاب همیشه هراسان بود ، چون در غیر این صورت ممکن بود موضوع به سرگ یک یکی از شجاعترین کاشفان ایران منتهی گردد .

نظر باینکه قسمت اعظم نقشه «کیننیر Kinnair» که تا سال ۱۸۱۳ کشفیات اتباع «مالکلم» را ابطال میکرد و او آن را در «یادداشت‌های جغرافیائی امپراطوری ایران» خود منتشر ساخته، از روی ترسیم خط سیر «پوتینگر» تنظیم شده بود لذا اگر در بعضی قسمتها غلط پیدا شود نباید باعث تعجب گردد .

در نقشه «کیننیر» کرمان با بم تقریباً در يك عرض قرار داده شده و این شهر کمی بسمت جنوب «هامون» زابلستان یعنی بیش از دو طول جغرافیائی به طرف غرب پیش برده شده بطوریکه لوت درین جا فقط يك خط باریک به نظر میآید . همچنین در سایر قسمتهای کشور هم نقشه «کیننیر» غلطهایی را نشان میدهد. مثلاً شبکه نقاط در شمال شرق ایران بسمت غرب فشرده شده و در نتیجه امتداد کوهها و جریان رودها کاملاً بطور صحیح نمایش داده نشده‌اند. و هیچگونه آثاری از ارتفاعات شرق ایران، که از شمال بجنوب امتداد دارد، یافت نمیشود. و همچنین هیچ اشاره‌ای به مجموعه چین خوردگیهای ایران مرکزی بعمل نیامده است . حتی در سرزمینهایی که قبلاً مسافران به آنجا رفته بودند مانند لارستان و شمال بندرعباس هم نامی از يك منطقه کوهستانی برده نشده . تنها موضوع مهم شبکه راههای تمام کشور ایران است که «کیننیر» در ابتدا منعکس ساخته بود^۱.

۱ - یکی دیگر از ثمرات کارهای عمال «مالکلم» هم نقشه قسمتی از ایران است که ج. سوزرلاند J. Sutherland با مقیاس ۱:۲۵۰,۰۰۰ تهیه کرده بود (لندن ۱۸۳۸).

پیشقدم ردیف مسافران فرانسوی که درین زمان برای مأموریت‌های سیاسی به ایران می‌آمدند «آ. ژوبرت A. Joubert» بود که بعنوان اولین واسطه و دلال به ایران اعزام شد تا زمینه جاه طلبی ناپلیون را فراهم سازد.

«ژوبرت» در بایزید مدت سه ماه در شکاف تاریک يك صخره محبوس شد و پس از آن از طریق خوی و سلطانیه به تهران رهسپار شد. او اولین کسی است که مفصلاً فاصله بین تبریز تا اردبیل را شرح داده بود.

«ژوبرت»، بعنوان خیره اوضاع و احوال، اطلاعات قابل ملاحظه‌ای بدست داده و بسیاری از نظریات سابق را راجع به کشور و اهالی آن تصحیح نموده بود. نقشه ضمیمه آثار «ژوبرت» متکی به مسافرت‌های هیئت فرانسوی «گاردان» میباشد.

سرتیپ «آلفرد دو گاردان Alfred de Gardane» راهی را که پیمود مشابه راه «ژوبرت» بود و یکی از اعضاء ستاد او بنام «ژ. م. تانکونی J. M. Tancoigne» شرح این مسافرت را به رشته تحریر در آورده. همچنین «آنژ دو گاردان Ange de Gardane» برادر سفیر و منشی اول سفارت، نظریات خود را راجع بایران منتشر کرده بود.

آنها برای اکتشافات خود مناطقی را که خارج از حدود جاده های بزرگ بود در نظر گرفته بودند و این موضوع مهمترین قسمت گزارش آنها را تشکیل داده است. بیش از تمام اعضاء هیئت «گاردان» «آ. دوپره A. Dupré» وابسته سفارت و سرهنگ «ترزل Trézel» ایران را زیر پا گذاشتند.

این دو مسافر در سال ۱۸۰۷ از طریق بغداد آمده در جاده کرمانشاه بخاک ایران وارد و ابتداء از همدان به شیراز رهسپار شدند.

در راه اصفهان خط سیری را، که کمی غیر عادی بود، یعنی از طریق «کوماسون Kumasun» (کمجان) در پیش گرفتند؛ در خمین مجدداً بقطعه مشهور «کوکا Kuka» (کوقه Koughé) و «چاه سیاه» (چالیسیه Tschalissié) وارد شدند.

«دوپره» و مصاحبش از شیراز به بندرعباس يك راه انحرافی سرحدی شمال لارستان را، که تقریباً از دو بیست سال قبل هیچ مسافر غربی را بخود ندیده بود، در پیش گرفتند. قسمتی از راه را از همانجا که «دلواله» گذشته بود، پیمودند و از داراب بعبه احتمال دارد از خط سیر «وارتما» هم عبور کرده باشند.

فازا را که «دلواله» از آن عبور کرده بود در جنوب خود گذاشته و از طریق سروستان (سلوی ستون Selvisssvun) و «ششده» (چیسته Tschisté) و «مادهوان Madehvan» (ماداووان Madavan) به شهر کوچک داراب رسیدند. «دوپره» نزدیک این محل از آثار قدیمه، يك حجرای آب و يك غار بزرگ دید، که باصنعت کامل در صخره‌ای حفر و خطوط عربی قدیم در آن کنده شده بود. نزدیک «فورق Furg» در بالای تپه‌ای، خرابه يك قلعه بسیار قدیمی دیده میشد.

در دنباله راه تا بندرعباس کوه «فرغون Farghun» در سمت شرق قرار گرفت. راه سنگلاخ و ناماً نوس بود. غالباً در طول بقیه راه فقط کلبه‌های محقر چوبی دیده میشد. اهالی

به خارجیه با نظر خصوصت نگاه و اسباب زحمت آنها را فراهم میکردند. بندرعباس از نو تنزل کرده بهمان شهر کوچک ساحلی سابق تبدیل شده و از بناهای تجارتخانه انگلیسها و فرانسویها جز دیوارهای خرابه چیزی باقی نمانده بود. همچنین يك صومعه مسیحی، که در همسایگی واقع بود، بمبدل بيك تل خرابه گردیده و تنها قسمتی از بنای شرکت تجارتی هلندیها هنوز محفوظ مانده بود. چندین اروپائی در قبرستان بندرعباس بخاك سپرده شده بودند ولی هیچ سنگ قبری وجود نداشت که نام آنها را بتوان از روی آن کشف کرد.

راجع بخط سیر فرانسویها هنگام بازگشت به شیراز، از بسیاری از مسافران قرن ۱۷ و ابتداء قرن ۱۸ گزارشاتی در دست بود. از زمان سفارت «ژوزوآ کسلر Josua Kessler» (۱۷۱۷) بعبه ظاهراً هیچ اروپائی دیگر از طریق لار به بندرعباس نرفته و نگاهداری راه هم بکلی بدست فراموشی سپرده شده بود.

از شیراز مسافرت از راه مشهور کازرون به بوشهر، و هنگام بازگشت به شیراز از طریق فیروزآباد انجام شد. پس از آن «دوپره» و «ترزل» بسمت یزد حرکت کردند. از زمانی که «اودوریش فن پاردنونه» ازین راه گذشته پانصد، و از زمان عبور «گوآ» بیش از دو بیست سال میگذشت.

پنج روز پس از حرکت از شیراز به مهرآباد و بعد به ابرکوه رسیدند که در نتیجه غارت افغانها بسیار صدمه دیده بود. بزودی بعد از ده شیر، که اولین آبادی سر راه یزد بود، جاده کوهستانی میشد. دره ها بسیار آباد بود. مسافران در ایران هیچ چیز را فریبندتر از سرزمین کوهستانی اطراف تفت، که مستور از باغهای میوه و چراگاهها و بیشه های چنار و توت و مزراع پنبه بود، ندیده بودند.

مانند مسافران معاصر خود «دوپره» و «ترزل» هم در دنباله مسافرت خود تا اصفهان، شهر نائین را در شمال گذاشته و بعد از عقدا از شاهراه منشعب شده به سمت کاشان رهسپار شدند. در اطراف بقیه خط سیر فرانسویها در آن سمت اصفهان قبلاً هم مکرر بحث شده بود. «ترزل» از گیلان و مازندران هم دیدن کرده در ضمن مغرب زمین را با جاده میانبری که از روی کوه البرز و از طریق «اسک» میگذرد آشنا کرد. برای پیشروی تا استرآباد

۱ - مسافران دیگری که خط سیر فرانسویها را از ده بیه به یزد در پیش گرفتند عبارت بودند از: ه. پترمان H. Petermann (۱۸۵۴) و ه. م. ماگ گریگور C. M. Mc Gregor (۱۸۷۵).

۲ - در ابتداء قرن ۱۹ ظاهراً کاروانهای بین یزد و اصفهان از راهی که فعلاً «متروک» است یعنی از «اوشک Oschk» و «فوج خان Guc Kan» عبور میکردند. در «کوه پا» به جاده‌ای میرسیدند که در امتداد خط تلکراف کنونی بین نائین و اصفهان واقع است. «کریستی» هم دو سال بعد از «دوپره» ازین قطعه بین یزد و اصفهان سفر کرده بود. بعدها کاروانها از راهی میرفتند که بین خط سیر «دوپره» و جاده اتومبیل رو کنونی، یعنی بین نائین و تنگه «بیل آباد» واقع است. در نوگنبد از جاده یزد خارج شده با «بام بیز» تلاقی میکردند و نزدیک «مسکینان» به جاده اتومبیل رو میرسیدند.